

دکتر حسین الهی

استاد بازنشسته گروه تاریخ

دانشگاه فردوسی مشهد

Hoelahei@ferdowsi.um.ac.ir

## بررسی برخی عوامل توسعه‌ی تاریخی در ایران باستان

### چکیده:

با پیدایش آیین زرتشت، تکامل در فکر و اندیشه ایرانیان بر پایه و دستورات و داده‌های این فرزانه تاریخ به وقوع پیوست که در آن برابری انسان، آزادی او و نقش گفتار، کردا و پندار نیک به صورت پایه‌های اصلی زندگی ایرانیان درآمد و موجب گسترش خردورزی در جامعه‌ی ایران گردید. خودباوری و احترام به خواسته‌های فردی و اجتماعی گسترش یافت و موجبات پیشرفت و تکامل جامعه را در درون شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روانی فراهم کرد.

ایرانیان در این آزمون تاریخی که بر پایه پرسش و پاسخ بنیاد نهاده شده بود به ایجاد زندگی شاد و عشق و محبت برای همه‌ی مردم و به ویژه در محدوده جغرافیایی خود همت کردند و تربیت فرزندان خود را بر پایه خودشناسی گذاشتند تا بر پویایی جامعه بیفزایند به خانه و خانواده و گروه‌های قومی و نژادی احترام گذاشته و روابط جهان را بر پایه عدالت اجتماعی و مبارزه با جهل و جهالت در بین تمام انسان‌ها استوار کردند و معتقد بر این بودند که تمدن‌های بشری همگرا است و از واگرایی‌ها بدور شدند و عدالت و امنیت و آزادی را حق تمام مردم و برای همه آن‌ها خواستند و به آزادی انسان در تفکر و اندیشه پای‌بند و به خواسته‌هایش احترام فوق‌العاده قائل بودند.

**کلیدواژه‌ها:** حقوق فردی و اجتماعی، آزادی اندیشه، خانه و خانواده، صلح و سازش، میانه روی و اعتدال، ایرانیان.

## مقدمه:

تاریخ، زندگی آدمی یا یک نوع رستاخیز [میشله Michelet] و واقعیت و عینیت و هدف کشف حقیقت آن است [ژان ژورس]، مبنا و جایگاه آن چه انسان انجام داده و یا خواسته انجام دهد و نتوانسته، راه طی شده ای است که نه تکرار می گردد و نه می توان ساختار آن را تغییر و با جابجایی عوامل، آن را شکل و صورت دیگری داد.

آدمیان همچون موجودهایی دگرگون ساز و آفریننده در ارتباط دائمشان با واقعیت‌ها نه تنها کالاهای مادی، اشیاء ملموس و محسوس، بلکه نهادهای اجتماعی «اندیشه» و مفاهیم را به وجود می‌آورند، هم زمان با این ابداعات و از طریق عمل مستمر تاریخ را می‌آفرینند و موجوداتی تاریخی و اجتماعی می‌شوند<sup>۱</sup> و در درون این تاریخ است که نمایش افکار و اندیشه ها و عمل‌های آن‌ها روشن می‌گردد و مشخص می‌شود که واقعیت‌گرایی در حکومت و آموزش واقعیت‌ها باعث امنیت جهان می‌شود، حرف و شعارها پاسخ نیازها و روابط متقابل بین گروه‌ها را پاسخ روشن نمی‌دهد و موجب رقابت می‌گردد و امنیت که پایه پیشرفت و ترقی است رخ خود را پنهان می‌کند.<sup>۲</sup>

در این گذر به درازای خلقت بشر و آفرینش آدمی، ساخت و سازها و نوع اندیشه و عملکرد به آن‌ها که عینیت یافته و دارای صورت‌های گوناگون که بازگوکننده‌ی تأثیر مجموعه عوامل بنیادی جامعه و آموزش و پرورش‌هایی بوده که تحت تأثیر داده‌ای جوراجور به انسان شناخت‌های رنگارنگی داده و عملکرد او نیز بر مبنای همین داده‌های فردی و اجتماعی است و در نتیجه دلبستگی‌ها، قدرت طلبی‌ها و... طیف تمام‌نمایی یافته است که بسیاری از رنگ‌ها اگر از لحاظ نام هماهنگ می‌باشند در ناهماهنگی کامل به سر می‌برند و هر یک ساز خود را می‌زنند، به آن علت که زنده ساز موجودی است هنوز ناشناخته، انسان.<sup>۳</sup>

دنیای تخیل و آرمان‌گرایی، فاصله‌ی طولانی با حقیقت‌ها دارد، آن دنیای رگه‌های ناپنهان جنون فکری است که بدون تجزیه و تحلیل و بررسی عوامل و شرایط بودن و نبودن، ملاک را ایده‌ای برخاسته از ذهن و به دنبال مدینه فاضله ارسطو ناکجا آباد فارابی شهر زیبایی سهروردی، یوتوبیا یا آرمانشهر تاموس مور و شهری در جغرافیای مثالی هانری کربن می‌دود که کنش و واکنش‌ها در آنجای ندارد، تصویری بر روی آب یا بر شیشه و حبابی شکننده بر امواج فکر، آرزویی فاقد داده‌های عملی و رگه‌های محکم و استوار، خودنمایی و تحت تأثیر

مکتب‌هایی که فضای واقعیت‌ها را به پوچ‌گرایی ایده‌آلیستی کشانده‌اند و نتیجه آن جز نابودی و ویرانی زیرساختارهای جامعه و اثرات کوشش‌های هزارساله مردم را ندارد. آرمانگرایی که هم خود آرمانگرا را به نابودی می‌کشاند و هم گروه‌های بی‌فکر و اندیشه و کم‌خرد و بی‌خرد و متعصب را که در پشت آن دنیای خیالی به حرکت در آمده‌اند، آن‌ها را سرخورده و نابود می‌کند و این نوع آرمانگرایی همانند اثرات حشیش و دیگر مواد مخدر است که آب‌اندک و تیره و تار را دریای زلال پنداشته و در آن فرو می‌روند که مرگ خود و همراهان را در بر دارد. این نوع تفکر، خود را در رویاها غوطه‌ور می‌کند و دنیا را مطابق میل و خواسته خویش ترسیم می‌نماید، بدون اینکه توجه داشته باشد جهان عینی محل برخورد آراء و عقاید و کنش و واکنش‌های متعدد است و تفاوت‌ها امری لازم و غیر قابل‌گذر است، پیشرفت دنیا بر اثر همین تفاوت‌های اندیشه و عمل به آن‌ها است و این دگرگونی اندیشه‌ها به تغییر درآمدها، نوع زندگی‌ها و... منجر می‌شود و کوشش بر این است که شرایط به صورت مساوی برای همه گان می‌سر گردد، «متاسفانه ما در هوای افسوس نفس می‌کشیم، گویی غیر از این گذشته با شکوه که وجود ما مستحیل در اسطوره آن و غرق در رویای طلایی آن است، هیچ‌امیدی وجود ندارد.»<sup>۴</sup> و باید بر این گفته پافشاری کرد که «عقاید موروثی، بسیار دیرپا، سمج و آنچنان «گاهی» پوچ‌اند که به هنگام عجز از درک و پذیرش دنیای دیگران ارزش خود را همچنان مطرح می‌کند، تمایزهای خود را به رخ می‌کشند و دیگری را از افق نگاه خود کاملاً طرد می‌کنند.»<sup>۵</sup>

درست است که ایرانیان در نگاه به گذشته خود از سطح اسطوره‌ای به سطح تاریخی و رخدادهای واقعی رسیده‌اند، هرچه بیشتر عظمت گذشته تاریخی خود را کشف می‌کردند، بیشتر به گستردگی ویرانی‌ها پی می‌بردند و عمیق‌تر در حسرت و دریغ اعصار به سر آمده فرو می‌رفتند.<sup>۶</sup> و ما شناخت علل و عوامل عظمت گذشته و بازگویی آن‌ها را که جنبه عینیت تاریخی‌شان جای تردید نمی‌گذارد، ابزاری قدرتمند برای تقلای جدید و کوشش نوین در حرکت برای بیرون رفتن از دنیای خیال و شهر زیبایی می‌دانیم که ذهن ما را اشغال کرده و بر آن سنگینی می‌کند.

در درون یک محیط جغرافیایی ویژه «ایران» سرزمین آهورا آفریده و بی‌مرگ، شخصیت و قومیت ایرانی تکوین پیدا کرد، این قوم تمدن ساز بود و سرافراز زندگی می‌کرد و کمتر

کشوری می‌تواند از نظر قدمت و تنوع تاریخ با ایران رقابت کند. ایرانیان بدون تردید یکی از شریف‌ترین نژادهای دنیای باستان بودند، شرافتمندی و اخلاق انسانی و مردانه آنان شخص را از وحشیگری بیرحمانه و مفسد آشوری‌ها، بابلی‌ها و مردم کارتاژ می‌رهاند از نظر دیگر ایران سرزمین نور، خورنه و فره<sup>۷</sup> «مینوخرد» سرزمین درخشان «آبان یشت» سرزمین می‌نوی، مرکز عالم «زامیادیش» و خورشید جهان «مسعودی» محسوب می‌شد و نقش افتخار آمیز پاسداری از ثروت‌های تمدن‌های کهن مخصوص این سرزمین به حساب می‌آید<sup>۸</sup> و در تاریخ خود در مقطعی از زمان به صورت پیوسته و در بخش‌های دیگر به صورت پراکنده و گذرا همت بر آن داشت که روشنایی را بر تمام جهان بگستراند و در این راه داده‌های تاریخی به فراوانی و روز به روز گسترده‌تر، آشکار می‌کند که پارسیان در دورانی برگزیدگان راه آهورا مزدا بودند که تخم نیکی بر افشانند و سرافراز زندگی کردن را برای تمام مردم بدون توجه به رنگ و قوم و نژاد و باورها بخواهند و نمایشگر آن باشند که در حرکت انسان سرانجام پیروزی با نیکی است که اصول زندگی بر آن استوار است و اگر چنین نباشد مفهوم زندگی بشر فاقد ارزش است و بر چنین اندیشه و آرمان، همه حق زندگی داشتن و تجربه‌های عملی که ما از آن تحت عنوان تاریخ یاد می‌کنیم، نمایشگر این است که خردورزی به صورت یک دستورالعمل آهورایی برای ایرانیان به حساب می‌آمد که طی دوران طولانی آن‌ها را سروری داد و آن‌گاه که تحت شرایط و پیش آمدها و تغییرات در اندیشه و کردار دچار بی‌خردی شدند، تاریخ گذشته خردورزی آن‌ها همچون چراغی فراسوی انسان گذاشته شد که راه را بگشاید و بتواند آن‌ها را به مثال کشاند که ایرانیان جهانی می‌اندیشیدن، جهانی رفتار کردند و جهانی سخن گفتند تا بتوانند یک توازن گسترده بین نیازهای مادی و معنوی انسان به وجود آورند تا حرکت آدمی را که هیچ وقت صورت کامل پیدا نخواهد کرد<sup>۹</sup> به طرف کمال هدایت کنند و او را از نظر روحی و خلقی و خصلتی به آزادی و آزادگی فراخوانند تا از این طریق، راه زندگی، راه بقا را به روشنی و درخشندگی و گرما استوار نمایند و چنین مردمی تمام موجودیت خود را در زمینه‌های مختلف در مقطعی از تاریخ خود به کار می‌گیرد تا نمایشگر آزادی انسان از قید و بندها و ذهنیات و خیال پردازیهای فیزیکی و متافیزیکی باشد.<sup>۱۰</sup>

تاریخ ایران، نمایشگر مردمی است که به دنبال آرامش واقعی و پایدار است، اما این آرامش با گندیگی و ایستایی تفاوت آشکار و روشن دارد، این آرامش محصول حرکت دائمی

و نایستای انسان برای رسیدن و پاسخ دادن به نیازهای زندگی انسان است نه نابودی و گنبدیدگی‌اش که نتیجه آن از بین رفتن لطف زندگی و نفی آن و به دور شدن از مواهب طبیعی و زیبایی‌های آن.

ایرانیان به دنبال گشایش زندگی انسان و حل مشکلات و پاسخ دادن به معماهای زندگی به صورت عینی بودند و توصیه می‌کردند از راه تجربه و علم محیط خود را بشناس و با دیده کنجکاوانه به اشیاء و پدیده‌ها بنگر<sup>۱۱</sup>، و آن را عینیت می‌دادند و از ذهن‌گرایی و گسترش نابخردی‌ها گریزان و در تعلیم و تربیت فرزندان خود حقیقت زندگی را آموزش می‌دادند و او را می‌پروراندند که در مقابل تمام اعمال و رفتار ضد خرد پسا خیزد و مقاومت کند و تاریکی را به روشنایی مبدل نماید.

یکی از مشخصه‌های مهم این بقای سیاسی [امپراتوری = شاهنشاهی] ایران، وحدت طلبی با وجود ناهماهنگی خارق‌العاده قومی - فرهنگی آن و به خصوص در قلمرو زبان، هنر و مذهب که اهمیت فراوان داشت. این بود که قوم پارسی که از لحاظ سیاسی امپراتوری را کنترل می‌نماید به رغم جایگاه رفیعی که برای آهورامزدا به سبب روابط نزدیک و اساسی او با قدرت سلطنتی قائل بوده است، چند خدایی است و نظام‌های گوناگون مذهبی قابل تشخیص در امپراتوری دیده می‌شود.<sup>۱۲</sup> و این خود پدیده‌های جدید در دنیای آن عصر به حساب می‌آید.

ایرانیان محیط و زمان خود را می‌شناختند و مقتضیات آن را درک می‌کردند و بر مبنای تمام دادها که به شناخت رسیده بود حرکت خود را آغاز می‌کردند و آن‌گاه که به پاسخ خود نمی‌رسیدند، هیچ ابایی نداشتند که از حرکت باز ایستند، راهی دیگر باز کنند و با خردورزی به آن روشنایی افکنند و آن راه را ادامه دهند و باید این را پذیرفت که در هیچ مقطعی از تاریخ نمی‌توان احوال اجتماعی و سیاسی را جدا از باورها و اندیشه‌های جامعه دانست و بنیادهای زندگی را بر اساس آن باورها مورد پژوهش و تحقیق قرار نداد و به خیال‌پردازی و عصبیت‌گرایی پرداخت و برهان عقلی را کنار زده که تقلای زندگی را بی‌ارج و نظم حرکت اجتماعی را کند و یا نابود نماید. گسیختگی به وجود آمده بر اثر انحطاط فکری در درون جامعه موجبات پیش آمدها و حوادث گوناگون می‌شود که کوبیدن و نابود کردن تمام آثار تمدن و فرهنگ را در بر دارد و اگر جامعه ایران تا به امروز باقی است باید به این نکته توجه کنیم که به علت زیرساختار قرون متمادی این ملت پویایی خود را از دست نداده است و توانایی‌هایش

نابود نشده و چشمه زندگی آن در مسیر تاریخ شفافیت و زلالی ویژه خود را در سایه روشن‌های زندگی حفظ کرده است و اگرچه با خاک و خس آغشته گردیده است با آن خردورزی که زلالت را سبب شده توانسته است از درون خود به پرتوافکنی هرچه اندک بپردازد و جریان جوشان و گرم آن را در زمینه‌های سرد و کرخت روزگار با اندک گرمایی نگهدارد و پنجره‌ای بازی را سبب شود که راهی به فضای زندگی آینده جامعه بشری داشته باشد.

ایرانیان در پگاه تاریخ خود مردمی عمل‌گرا [پراگماتیسم] بوده‌اند، برای منافع اجتماعی، دولتی و فردی بر مبنای شرایط حاکم در آن زمان و مکان جغرافیایی رفتار می‌کردند و برای رسیدن به هدف‌هایشان همه راههایی را انتخاب می‌کردند که به نفع عموم و جامعه باشد و اگر در این مسیر انعطافی از خود نشان داده‌اند، هدف و معتقدات را زیر پا نگذاشتند و بر این بوده‌اند که نابودی را تجربه نکنند، چون مرگ پایان همه چیز است و زندگی و زنده بودن باید ادامه پیدا کند اما نه بدین صورت که آز و زفتی حکومت کند. آزمندی آن است که بیش از حق خود طلب کند و زفتی آن است که از دادن حق صاحبان حق امساک ورزد و آزمندی زیانمندترین آنهاست زیرا حرص و آز ریشه و کانون ستمکاری است و زفتی هم از آزمندی باشد زیرا آزمند را در جهان سیرابی نیست.<sup>۱۳</sup>

یکی از رخداد‌های بزرگ تاریخ ایران و بی‌شک اصلی‌ترین حادثه در تاریخ ایران ظهور زرتشت و پیامبری او بود که در همه ارگان و هستی ایران اثرات فراوان به جا گذاشت.<sup>۱۴</sup> او بر ضد ظاهرپرستی قیام کرد و این روح شورشگری و آزادگی اخلاقی و فکری در مخالفت با نوعی مذهب آئینی بسیار خشک و در دست خشک مقدسان و زمانی که قانون حاکم منکر حقیقت و دادگستری می‌گردید، حقوق مقاومت در مقابل چنین قانونی توسط او تأیید شد.<sup>۱۵</sup> و بر طبق قوانین او وجود جهان سامانمند در برابر فضای نابسمان است، آشه [راستی] نظم و قاموس ازلی عالم هستی بود که جهان را بسامان می‌ساخت.... انسان نظمی فراگیر و همه‌جانبه را بین عناصر و اجزای کیهان و در درون خود مشاهده می‌کرد و تاروپود تناظره‌هایی شگفت-انگیز میان آن‌ها برقرار کند.<sup>۱۶</sup>

دین خود یکی از قدیمی‌ترین و عمومی‌ترین تظاهرات روح انسان است، دین اگرچه نقش بزرگی در ساختارهای تاریخی و رویدادهای جهانی دارد ولی یک پدیده اجتماعی و

تاریخی نیست بلکه برای بسیاری از افراد بشر حکم یک مسئله مهم شخصی دارد.<sup>۱۷</sup> ولی در همان حال روحیه انسان مادر و سازنده موضوع و حتی شرط حصول آگاهی است، روحیه انسان به اندازه‌ای از حدود خودآگاهی او تجاوز می‌کند و دین «خدا» قوی‌ترین و مؤثرترین عامل در روحیه انسان است و در نتیجه قوی‌ترین و مؤثرترین عامل و توجیه‌های فرد همان ایمان یا همان ترس یا همان انقیاد و اخلاق خود او است.<sup>۱۸</sup> با توجه به همین موضوع مقصر در در هر رویداد و نتایج حاصل از آن کسی است که انتخاب می‌کند، آسمان بی‌تقصیر است، انسان فاعل مختار است که باید بار مسئولیت کامل اعمالش را بر عهده گیرد.<sup>۱۹</sup> و تهی شدن زندگی و تنگ شدن افق ذهن، باعث سقوط تمدن‌ها می‌شود و مصیبتی است که روح را دچار هراس می‌کند و فردگرایی که به وسیله «تعصب» تغذیه شود، همیشه مایه نقص است و گرایش به کارهای اصولی که روح نقاد آن را تغذیه می‌کند همواره آفریننده است.<sup>۲۰</sup> و دین در حقیقت فراخوانی است برای تفکر و اندیشه، تا انسان با به خطر انداختن زندگی‌اش آزادی را به دست آورد و بار مسئولیت آفرینش خود را پذیرا باشد.

اندیشه‌های زرتشت تحول بزرگی در اندیشه و نگرش مردم و عملکرد آن‌ها به وجود آورد، او بیان می‌داشت نیکی و بدی برخاسته از اندیشه آدمی است و راه رستگاری هر کس پیمودن مرحله بالندگی و رسایی و پالایش آرایش روان است او مردم را فرا می‌خواند به اندیشه نیک [بهمن] بهترین راستی و پاکی [اردیبهشت] و خویش‌داری [شهریور]، چیرگی بر خود، فرمانروایی نیک، مهر و فروتنی [اسفند]، نیک انجام، پارسایی، درست اندیشی، شکوفایی و بالندگی و رسایی و جاودانگی [امرداد] و مردم را به دور می‌داشت از اندیشه بد، دروغ و گمراهی، آشوب دستی، خیره سری و خود منی، تشنگی و گرسنگی و تباهی، در این بینش تاریخ پیکار پایان ناپذیر دو نیروی نیکی و بدی بود و جهان سه گام را پشت سر می‌نهد، می‌نوگی، آمیختگی و یگانه‌یابی<sup>۲۱</sup> و زندگی انسان و رفتار و منش او پیرو درگرفت نیروهای یاد شده است و هر نیرو که بر انسان چیره شود منش و رفتار و کردار زندگی او همان چهره ساختار می‌گیرد.<sup>۲۲</sup> و بر همین باور است که بر هر کس فریضه است که کودک را به دبیرستان فرستادن و چیزی آموختن تا او را در نبرد تاریکی و روشنایی مددکار باشد و با توجه به این که خداوند خود آموزگار است.<sup>۲۳</sup> پایه آیین زرتشت بر پرسش استوار است که از آهورامزدا

پاسخ سئوالات خود را تقاضا دارد.<sup>۲۴</sup> تا از این راه آدمی به دانستن راه یابد همانند آن چه در گاتها آمده است.

از تو می‌پرسم، ای آهورا راستی مرا از آن آگاه فرما کیست  
 آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟  
 کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی تهی؟  
 ای مزدا، این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم  
 از تو می‌پرسم، ای آهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما  
 کیست نگهدار این زمین در پایین و سپهر در بالا که به سوی نشیب فرود نیاید؟  
 کیست آن آفریننده آب و گیاه؟  
 کیست بالابر ابر تندروی آموخت؟  
 کیست ای مزدا آفریننده منش پاک  
 از تو می‌پرسم، ای آهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما  
 کیست آفریننده روشنایی سودبخش و تاریکی؟  
 کیست آفریننده خواب خوش‌بخت و بیداری؟  
 کیست آفریننده بامداد و نیم روز<sup>۲۵</sup>

بزرگی زرتشت و مذهب ارائه شده او در دادگری و مردمی بودن آن است و بیش از هر چه می‌خواست این آرمانش را به کرسی بنشانند.<sup>۲۶</sup> پیامبر آیین «گبرها» و یا «پارسی‌ها» بودن او دلیلی بر ارزشمندی شخصیت و الایش نیست، بلکه بزرگی او بر آن است که یکی از طاقت-فرساترین اعمال انسانی را انجام داده است، یعنی بر شیطان خشن و خشمگین و همین گونه بر تخریب زندگی و نیز بر تاریکی و نادانی پیروز شده است.<sup>۲۷</sup> آموزش‌های [گاتی] او یکی از حاصل‌خیزترین بذرهای تاریخ مذهبی است، زرتشت نه تنها با روح فلسفی به کثرت جهان عینی نگریست، بلکه کوشید که ثنویت را در وحدتی والاتر فرو نشانند.<sup>۲۸</sup> و در این اندیشه خرد بزرگترین و با ارزش‌ترین چیزها است که نتیجه آن خوی نیک که بهترین نقش‌ها و بردباری آراسته‌ترین خصلت‌ها و همدردی بهترین کارها و میانه‌روی بهترین روش‌ها و فروتنی



پسندیده‌ترین صفت‌ها به شمار می‌رفت.<sup>۲۹</sup> زیرا دشمن به دشمن آن نتوان کرد که به مرد نادان از کنش خویش رسد.<sup>۳۰</sup> و از نظر خردگرا تاریخ ساخته و پرداخته‌ی اراده‌ی انسان‌ها است و معمار و مدبر آن نه خداوند ملکوت که انسان ناسوت است و خرد انسان از پس شناخت چنین تاریخی بر می‌آید و اگر تاریخ را در کار تقدیر بدانیم ناچار خرد خاکی انسان را هم از درکش عاجزیم، هرکس خویشتن را نتوان شناخت دیگر چیزها را چگونه تواند ساخت.<sup>۳۱</sup>

زرتشت راه گشای چنین معماهایی بود و این اندیشیدن راهنمایی پیروی از اصالت تجربه است و تجربه اصولاً بدون تفکر امکان ندارد، زیرا تجربه یکی از روش‌های جذب دانش‌ها است.<sup>۳۲</sup> و همین تجربه و آموخته‌های بشر نشان داده است که ایجاد امنیت برای پیشبرد و همکاری توأم است و بقای ملی هر جامعه را تضمین می‌کند.<sup>۳۳</sup> زیرا برخوردهای مبنی بر داده‌های اقتصادی، مذهب، رنگ پوست و... در جهان عمومیت داشته و دارد و حزم و بردباری اندیشانه‌ترین رویکرد برای دستیابی به ثبات و امنیت و توازن نیروها و بقای جامعه است.<sup>۳۴</sup> و در اندیشه زرتشت قانون، عدالت و صداقت [ارتا] اصل کار بود.<sup>۳۵</sup>

در آیین زرتشت که خود نیز آموزگار بود، آموزش و پرورش پایگاه ویژه‌ای داشت و اصرار آموزش در سرشت آزادی آدمی و روشنی آن بود و روش و نتیجه آن اتحاد شادمانه همه نیروهای سازنده و آفریننده در انسان به حساب می‌آمد و یک زرتشتی که از اندک دانشی برخوردار باشد باید دیگران را دانش آموزد و این نزد آهورا مزدا پسندیده‌تر از دانشمندی که دارای علم بسیار باشد و دیگران را دانش نیاموزد. «سکندگماتیک و پچار<sup>۳۶</sup>» و زن و مرد یکسان در برابر مشیت الهی قرار می‌گیرند.<sup>۳۷</sup> و در این نبرد بزرگ نیکی و بدی، آهورا مزدا تنها با دانش خود پیروز می‌شود، او با دانایی و خرد خود برنامه‌ای طرح می‌کند تا آرام آرام و اندک اندک توان هم‌آورد را بگیرد، پیوستگی اهریمن را با دیوانش را بگسلاند و سرانجام او و همدستانش را در پایان جهان به نابودی مطلق کشاند.<sup>۳۸</sup> و بدین باور دانایی از نادانی گریزان است، از سایه‌ای مبهم و دو رو گریزان است و فرار می‌کند، کردار زیبا دوباره فره را باز می‌گرداند و کنش‌های انسان او را زیباتر می‌کند و رهن آدمی به سوی بهشت است و نتیجه آموزش و پرورش دانایی است.

در آیین زرتشت حتی ثنویت اساساً اخلاقی است نه مانند ثنویت افلاطونیان و صوفیان که جنبه روحانی در برابر مادی دارد، ثنویت زرتشت ماده را با بدی همانند نمی‌گیرند و ماده را

در برابر روح قرار نمی‌دهد، بر خلاف می‌گوید که تنها در ماده است که پیکار به سود نیکی در برابر بدی می‌تواند جریان یابد و به پیروزی برسد، زرتشت «در آینه تمام‌نمای هستی قانون و کشاکش دید و بنای فلسفی خود را بر این دو بنیاد برآورده»<sup>۳۹</sup> و از لحاظی در آیین زرتشت ماده عالی‌ترین مظهر روح است که بدین‌گونه در جهان فعالیت می‌کند.<sup>۴۰</sup> و بهره‌وری از زندگی مادی حق مسلم انسان است و خوشبختی حاصل از آن همیشه با خرد همراه است و مستی قدرت، زشت‌ترین مستی‌ها است و بدین ترتیب در آیین زرتشت رویکرد به روشنایی، راستی با توجه به تربیت فردی و اجتماعی از ابتدایی‌ترین نهاد آموزشی یعنی خانه و خانواده و اخذ و اقتباس علوم و فنون از نخستین آموزش‌ها برای انسان است.<sup>۴۱</sup> و از این رو «آن کس که با اندیشه، جهان‌فرخنده را از نو پر کرده، چنین کسی به نیروی خرد خویش عدالت را آفریده و به مدد عدالت بهترین اندیشه را پا بر جا می‌سازد، ای پروردگار دانا تو با خرد خویش این اندیشه را که پیوسته با تو یکی است پرورش داده‌ای، ای آهورا.<sup>۴۲</sup> و پاکیزه‌ترین گوهری که از عالم وحدت یا مرکبات عناصر پیوند گرفت خردست و بزرگترین نتیجه از نتایج خرد خوی نیکوست و اشرف موجودات را بدین خطاب شرف اختصاص می‌بخشد.<sup>۴۳</sup> چه ز آدمی خام دیو پخته بهست.

ایرانیان در گذر تاریخ، به ویژه آن چه به دوران باستان وابسته است نمایشگر مردمی است که شاد<sup>۴۴</sup>، طالب بهره‌وری از زیبایی‌ها و گرمی‌های زندگی بوده‌اند به روشنایی عشق داشتند و حرکت خود را به تمام و کمال به سوی زیبایی‌ها و امیدها و گرمی‌های زندگی هدایت می‌کردند و آینده را نیز توأم با آن می‌یافتند و درک می‌کردند، روشنی را برای همه می‌خواستند و «دست و پا و هوش و خرد خود را برای بجا آوردن وظایف نسبت به دیگران در موقع مقتضی مهیادار و از هر کار بی‌جا و بی‌هنگام خودداری نما، همواره در انجام کار نیک و دستگیری بیچارگان و بینوایان استوار باش.<sup>۴۵</sup> و امید رسیدن به زیبایی‌ها را تنها برای خود بلکه برای تمام مردمی که در پهنه جهان زمان آن‌ها زندگی می‌کردند، آرزو داشتند. [در جستجوی سعادت دنیایی و بهشت زمینی، یک مرد، یک خانواده، یک قوم و مملکت نمی‌تواند به تنهایی به چنین سعادت برسند، تمامی اقوام و ممالک عالم چون حلقه‌ای زنجیر به یکدیگر پیوسته‌اند و به اتفاق باید این راه را طی کنند.<sup>۴۶</sup> و با هوشمندی و همراه با عواطف و احساسات لطیف انسانی و خردورزی و به کارگیری آن راه را برای زدودن افکار و

اندیشه‌های انگره می‌نویسی باز می‌گردند و به آن جنبه عملی می‌دادند و نشانه نفوذ و حضور بسیار قوی و قدرتمند خود را در آنچه زندگانی را زیبا و روشن و انسان را برومند می‌سازد به وضوح در تاریخ زندگانی خود و جهان به جای گذاردند و نمایشگر موجودی است که گره از کار فرو بسته خود نه تنها گشوده است بلکه کمک کرده که گره کور دیگران را در حد ممکن بگشاید و این صفای دل و آزادگی او به مدت ده‌ها قرن او را در مرتبه بلندی از تاریخ بشریت از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روحی و روانی و... جای داده است و فرهنگ روشنایی، فرهنگ گرما، فرهنگ عمل، فرهنگ زیبایی‌ها، فرهنگ با دیگران بودن و... را در دنیای زمان خود گسترش داده است و با رندی و زیرکی و بی‌نیازی از دروغ که پلشت و پلید است راه را نه برای خود بلکه برای دیگران به عمل نشان داده است، باین نگرش که آن را جنبه اهورایی و مزدیسنا‌ی داده است، انسان را موجودی پیوسته به هم به حساب آورده که زیبایی، زیبایی و روشنی، روشنی می‌آفریند و دروغ و تاریکی چیزی جز پلشتی در عقب خود ندارد.

خود شکوفایی انسان و به آرامش رسیدن جز از راه حرمت و تحسین یکدیگر و پاسخ به نیازهای مشترک و دور کردن حقارت و ضعف و درماندگی راه دیگری ندارد، ایرانیان شایستگی تجلی و بروز این شکوفایی را داشتند و به طور وسیعی و متفاوت و متغیر در جهان آن روزها این دگرگون گسترده و عظیم را در روحيات و خلیقات خود به شکل تمایل مادری و آرمانی درآوردند و در تاریخ بشر قهرمان ظهور و بروز پاسخ دادن به این نیازهای روحی و روانی و عملکرد آن‌ها در صحنه‌های زندگی مادی و معنوی بودند و «برجسته‌ترین امتیاز معنوی مردم ایران گرایش آن‌ها به خردورزی فلسفی است»<sup>۴۷</sup> و این بود که پاسخ آن‌ها به نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، عاطفی و مادی دیگر با احترام به حقوق افراد در پهنه باورها، قوانین، مقررات، سنت‌ها و تعلقات دیگر بود که دل سردی و یأس را به عقب می‌راند و اعتبار و حیثیت آدمی را گسترش و سطح نیازها را توسعه و رشد می‌داد و قانون برای هر ملت مظهر کار بردبارانه قرون و اعصار است.<sup>۴۸</sup> و باید از طرف دیگران مورد پذیرش و احترام قرار گیرد و در دوران امپراتوری هخامنشیان هیچ گونه فشار و اصراری برای پذیرفتن زبان و فرهنگ ایرانیان از طرف اقوام دیگر و یا تحمیل مذهب ایرانیان بر ملل دیگر قلمرو امپراتوری به عمل نیامد، بر عکس بر وجوه مشترک این اقوام تأکید می‌نمودند و ضمن اقدام به معتقدات و آداب و رسوم هر قومی، اصولی را که می‌توانست فراگیرد و مورد قبول همگان باشد به عنوان

دستورالعمل حکومت خود اعلام می‌کردند و به همین دلیل باید گفت که ایرانیان وارث یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های دنیای کهن‌اند که در پیدایش و تکوین تمدن جهان از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و دینی تأثیر آشکار و انکار ناپذیری دارند.<sup>۴۹</sup>

ایرانیان در عمل و تئوری انعطاف‌پذیری قابل توجهی در تاریخ از خود نشان دادند و نیازهای اکتسابی و آموختنی را با مهارت‌های ویژه‌ای گسترش داده و به روشنایی هدایت می‌کردند و ذهن ایرانی چون پروانه‌ای سرمست از گلی به گلی دیگر پر می‌کشید.<sup>۵۰</sup> و مهارت و تلاش و پیروی از راهنمایی‌های خردمندان و پذیرش رهبری دیگران و پیروی از آداب و رسوم ملل دیگر را برای پاکیزه و منظم داشتن زندگی و سامان دادن کارها می‌پذیرفتند و خود مختاری انسان را قبول و همبستگی داشتن با دیگران را در تصمیم‌گیری‌ها و استقلال اندیشه را گرمی می‌داشتند و معتقد بودند که انسان از بدو ورود به دنیا ناگزیر است که کردار خود را با جامعه وفق دهد.<sup>۵۱</sup> و وفاداری نسبت به گروه‌های وابسته و غیر وابسته را همراه با سامان دادن کارها که نتیجه آن روشنایی و گرمای زندگی بود مورد تحسین قرار می‌دادند. تحمل و بردباری آن‌ها و مددکاری و کمک به دیگران موجبات توانایی‌های ویژه آن‌ها در تاریخ شده است، تسلط آن‌ها نه جابرانه بود نه با درشتی و کشتار و هتک احترام، ترغیب کردن و تحت نفوذ قرار دادن دیگران، سرپرستی و هدایت کردن فعالیتهای دیگران و کمک به پرورش که با مهربانی، دلسوزی عفو و اغماز و رحمت و اطمینان داشتن به دیگران و تحمل و پایداری ابزاری بود که نشان داد، تا چه زمانی این نوع تفکر می‌تواند یک جامعه را توانمند و فعال و پایدار نگهدارد، نباید پنداشت که در این جامعه از پرخاشگری، انتقاد کردن، سرزنش نمودن، کینه ورزی و... خبری نبود، این پندار یک باور خیالی و ذهنی و یک جامعه آرمانی غیر ممکن است، انگیزه‌های ایرانیان در حرکت تاریخی خود و توفیق‌طلبی آن‌ها بدون تردید در گذر و تلاش مداوم این مردم با این‌گونه دادها نیز همراه بوده است ولی همیشه تلاش این بود که آن‌ها را دور کنند و وظیفه‌شناسی را بازتابی واقعی دهند و شرایط مخاطره‌آمیز این گونه پندارها را مورد بررسی و آن‌ها را جزیی از داده‌های انگره می‌نویس بدانند و به همین دلیل بود که «بخت و اقبال» و «قضا و قدر» را طرد و مسئولیت‌های گوناگون را در خود انسان و رفتار و کردار و گفتار او جستجو می‌کردند.<sup>۵۲</sup>

ساده‌انگاری است که رفتار ایرانیان را در طول هزاران سال در یک راستا بدانیم و آن را مورد تأکید قرار داده و توجه به بازتاب‌های اکتسابی و شرطی آن‌ها در مسیر حرکتشان نکنیم و عوامل درونی فوق‌العاده پیچیده انسان را در عملکرد آن‌ها مورد توجه قرار نداده و برخی کردارهای نادرست و ناپسند آن‌ها را به حساب نیاوریم. این مسئله را مورد پذیرش قرار دهیم که بسیاری از رفتارهای انسان نتیجه رفتارهای انگیزشی یا برانگیخته از تأثیرات عوامل گوناگون است که مستقیم یا غیر مستقیم بر آدمی تأثیر می‌گذارد، ایرانیان نیز از این چارچوب خارج نبوده‌اند ولی آموزش و فرهنگ آن‌ها، هدایت‌کننده برای حرکت به طرف کمال و روشنایی بوده و استعدادها بالقوه به این سمت هدایت می‌شد تا به صورت بالفعل درآید و بدین جهت است که تنوع و تازه جویی در درون اجتماع ایرانیان مورد تحسین و ستایش قرار داشتند و حفظ تعادل حیاتی را از طریق ارتباطات اجتماعی هدایت و رهبری می‌کردند، انگیزه اصلی آن‌ها کاستن و به حداقل رساندن تنش‌ها در جوامع گوناگون آن عصر بوده است و مهارت و شایستگی خود را در این باره در تاریخ به جا گذاشته‌اند، آن‌ها پرورش مهارت‌ها و توانایی‌ها را ستایش می‌کردند و به دبیری و سواری و دیگر فرهنگ‌ها آن چنان آمیخته شدند.<sup>۵۳</sup> که بر این باور دست یافتند که کوشش داخلی و خارجی انسان است که او را پیروزمندانه در پیکار ابدی میان خیر و شر شرکت می‌دهد و بقیه خرافات و گناه است.<sup>۵۴</sup> و دشمنی با بخل و حسد را یکی از زدگان لطمات بزرگ بر روح انسان به حساب می‌آوردند و حقیقت‌شناسی و سپاسگزاری را تشویق و گدایی و دریوزگی را مذموم می‌شمردند، حکم اعدام را در ازای نخستین تقصیر ملقی کردند و تنوع و استراحت و احتیاج به دوستان را عمومیت دادند و اهانت و دشنام و یا هر حرکت نابجا و گفتن سخنان تلخ نسبت به دیگران را زشت شمردند.<sup>۵۵</sup> و نیکی، راستون حکومت و نرمش را بزرگ‌ترین بنیاد فرمانروایی و هوشیاری را سرچشمه اندیشه محسوب داشتند و کمال مواظبت را داشتند که رفتار زشت و کاری مخالف ادب از ایشان سر نزنند و کلیه اعمال نهانی طبیعی را در منتهای مستوری و شرم انجام می‌دادند و مقاومت و سماجت، پشت کار و پافشاری و نگریختن از میدان بلا و آفت‌ها را می‌آموختند و در مقابله با حوادث و هنگام احتیاج موجب اختراع و اندیشیدن و تدبیر و فراگیری قوانین طبیعت و به کار بستن آن‌ها و بهره‌وری از فوایدشان را توسعه می‌دادند.<sup>۵۶</sup> مشتاقانه و متعهدانه برای عمومیت دادن این توانایی‌ها و مهارت‌ها تلاش می‌کردند و آن را تنها راه دوام آوردن

زندگی می‌دانستند و برای خود وظیفه‌ای برای به انجام رساندن آن و بدین باور بودن که «بشود که ما با همه راستان و دوستان که در سراسر هفت کشور زمین هستند همکار و انباز باشیم، بشود که آن‌ها با ما و ما با آن‌ها یکی باشیم، بشود که ما همه به یکدیگر محبت، معاونت کنیم، سراسر کردار نیکی که از این رو برآورده می‌شود در گنجینه آهورامزدا پذیرفته و جاودان خواهد ماند و ادامه داده می‌شود که کوشا و میانه رو باش و نانی بخور که از راه نیک به کف آورده و با کار و کوشش خود یافته باشی و به خواسته و دارایی دیگران چشم مدار تا مال خود را از دست ندهی، هر کس چیزی خورد که از کار و کوشش خود به دست نیآورده باشد چنان نماید که سردیگری را در کف گرفته و مغز آن را می‌خورد.<sup>۹۷</sup>

ایرانیان به ضعف‌های خود ناآشنا نبودند، آنچه در روابط آن‌ها با آهورامزدا و نیایش‌های آن‌ها آمده است نمایشگر همین آشنایی است، ضعف‌ها و کاستی‌های خود را می‌شناختند و هیجان‌ها و عواطف خود را در برابر رویدادها و زندگانی درگذر مورد محاسبه قرار می‌دادند، آن‌ها ضعف‌ها و خطاهای خود را پنهان نمی‌کردند، شخصیت خود را در هاله‌ای از آرمان خواهی و قهرمانی غایب و پنهان نمی‌داشتند، عواطف بشری را پذیرفته بودند و از آهورا مزدا می‌خواستند راه چیرگی بر احساسات و عواطف و عملکرد غیرعقلایی آن‌ها را به روشنایی بازگو و هدایت کند و امنیت عاطفی آن‌ها را گسترش داده و هدفهای سالم، شیوه‌های نوین برای رسیدن به مقاصد را بر پایه ادراک و تجربه‌هایی که به آن جنبه‌های می‌دادند در پیش گیرند و نیرومندی خود را در عقب راندن مشکلات، پاسخ دادن به ترس و ناامنی می‌دانستند و آگاهانه و هوشیارانه و بهره‌ور از تجربه‌های گذشته، شخصیت خود را از کشمکش، اضطراب و جبرآميز بودن به دور می‌کردند و فعالیت‌های خود را از قوه به فعل برای پاسخ دادن به نیازهای اساسی که همان صیانت، فضیلت و اعتلای تمامی جنبه‌های شخصیت است در می‌آوردند.

ایرانیان میل ذاتی برای آفرینندگی داشتند، برای این کار به آزمودن مستمر و گسترش همه توانایی‌ها و استعداد‌های خود و غوطه‌ور شدن در جریان زندگی پرداختند و در این راه تجربه‌های گوناگون را از ملل و اقوام دیگر مورد توجه قرار داده و به آن جذب و غرق شدند تا هر چه بیشتر آدمی را شادمان و خرسند کنند و از زندگانی غنی، مبارزه جویانه و پرمعنایی بهره‌مند شوند، آن‌ها خود را پشت صورتک‌ها و سپرها پنهان نمی‌کردند و به آنچه نبودند تظاهر

نمی‌کردند و هر لحظه به رنگی در نمی‌آمدند، آن‌ها مالک شخصیت خودشان بودند و مستقل از هنجارهای تجویز شده دیگران رفتار می‌کردند و چارچوب مقررات و قوانین خود را مقدس می‌داشتند و برقراری ارتباط با دیگران را پایه ایمنی و رهایی از تاریکی‌ها می‌دانستند و می‌کوشیدند دشمن دوست شود.<sup>۵۸</sup> و به آفرینش فضای آزاد به ویژه در تفکر و احساس بودن در آن را عمومیت می‌دارند تا آنچه بنیانی‌تر است همه گیرتر شود، رشد یابد و این خود حاکی از آن بود که ایرانیان مردمی خردگرا، واقع بین و پیش رونده‌اند و ماهیت بشر، ژرف‌ترین لایه‌های شخصیت او نمایش دهنده همین ویژگی‌ها است که موجبات فرو ریختن نقاب‌های دروغین و صورتک‌های ساختگی و قفس‌هایی که بدان وسیله با زندگی بازی می‌کنند نمی‌شوند، آن‌ها بر این اعتقاد بودند که در قلمرو روان آزادند.<sup>۵۹</sup> و تفکر اساسی بزرگ داشت و زندگی در صورت‌های مختلف آن زیبا بود و محکومیت بی‌چون و چرای تخریب و حمایت از باروری و ارزشیابی مناسب ثروت جایگاهی والا داشت.<sup>۶۰</sup> و استواری کشور و نیکویی جهانی مردم به دارایی بستگی داشت که خداوند آن را ابزار رستگاری و بهبود کار آن جهان ساخته است، آبادانی سرچشمه دارایی به حساب می‌آمد.<sup>۶۱</sup> و دروغ نطفه کفر و ضمیمه ضلال و بر این باور بودند که آن عیب که از یک دروغ گفتن بنشیند، به هزار دست برنخیزد.<sup>۶۲</sup> و کاهلی و خامی را خرسندی نمی‌خواندند که «نقش عالم حدوث در کارگاه جبر و قدر چنین بسته‌اند که تا در بست و گشاد کارها میان جهد نبندی ترا هیچ نگشاید.»<sup>۶۳</sup>

انسان در گذر تاریخ از صورت انزوا خارج شده است و برخی احتیاجات جسمانی دارد که باید ارضاء شود، اما پایه اصلی خصوصیات اجتماعی او محبت، آگاهی، منطق، عشق، تخیل، مسئولیت و احساس وجود است که شرایط زیستی انسان را توسعه داده، او را به هماهنگی و یا ناهماهنگی وامیدارد و اینکه چگونه با دیگر انسان‌ها سازگار باشد، حال این انسان‌ها، خانواده، قوم، قبیله، نژاد و... باشند یا نباشند ولی در هر حال سلامت و روشنایی و گرمای وجود انسان به این روابط وابسته است که به نیازهای آدمی پاسخ می‌دهد و او را از بدگمانی، بی‌اعتمادی، دشمنی و دروغ باز می‌دارد، در درون چنین روش و روند تکاملی است که سه وظیفه اصلی ایرانیان عبارت بود از:

۱- دشمن را دوست کن

۲- پلید را پاکیزه دار

۳- نادان را دانا گردان.<sup>۶۴</sup>

و بدین روش است که در درون جامعه توانمندی حاصل می‌شود و روشنایی گسترش می‌یابد و بهشت مینو را می‌توان از:

۱- دستگیری نیازمندان و بینوایان

۲- یاری کردن در ازدواج بین دو نفر بینوا

۳- کوشش و کمک به تعلیم و تربیت نوع بشر که به نیروی دانش

شر و ستم این دو آثار جهل از جهان رخت بر بند<sup>۶۵</sup> به دست آورد و به آبادانی جهان کوشید زیرا ویرانی غم است و کاستی<sup>۶۶</sup> و سلامت عاطفی، عشق، زندگی بارور و هماهنگی که در نهاد بشر است برای باروری جامعه جای خود را باز کرده و به عبارت دیگر به این خواسته‌های روانی خود پاسخ مثبت می‌دهد و راه‌های بارور و خلاق را برای وابستگی و آفرینندگی مطلوب‌ترین و سالم‌ترین راه به این ارتباط در زمان و مکان معین خود کشف و پیش می‌گیرد و وجود ایمنی خود را به وجود دیگران مرتبط ساخته و با ایجاد وابستگی از تنهایی رهایی یافته و سرانجام در معنی وسیع‌تر این احساس و عشق را به تمام انسان‌ها سرایت داده و آن‌ها را در بر می‌گیرد.

ایرانیان مردمانی کینه ورز، کینه جو نبودند و دل ناپاک نداشتند، به روشنایی روی آورده بودند، از تاریکی گریزان و خواسته‌های خود را با خواسته‌های دیگر مردمان در بودن پیروی می‌کردند و کشتن و نابودی را دور از خرد به حساب می‌آوردند، تفکر آنان اساساً ناظر به جهان عینی بود و آرام آرام به اندیشه وحدت وجود پا گذاشتند.<sup>۶۷</sup> درونمایه بنیادین خود را گسترش دادند و تندرو و شتابان نیروی عظیمی به وجود آوردند که به دور از خرافه باوری شعله‌های پاک باورهایشان و نقش و کنش آن‌ها همانطور که باید باقی ماند و نیروهای فراطبیعی اثربخشی خود را به کمترین اندازه رساندند تا آدمی خود مسئولیت پذیری خود را قبول و واقع‌گرایانه‌تر به کوشش برخیزد، او پیرو پیام آوری بود که آشتی و بهروزی برای مردمان را می‌خواست.<sup>۶۸</sup> و زمینه بنیادی زندگی کوشش و مبارزه برای پایه گذاری زندگی مشترک همه ایرانیان و همزیستی قومی میان تیره‌های گوناگون و پایداری در برابر هجوم و



تاخت و تازها و محرز ساختن هویت افتخار آمیز انسانی و ایرانی.<sup>۶۹</sup> که به نظر ایرانیان این خاستگاه مشترک تمام انسان‌ها باید باشد.

ایرانیان لذت و شادی و درجه رضایت از زندگی را در مبارزه خود برای بدست آوردن آن‌ها جستجو می‌کردند، کارآفرین بودند در ساختن، ساختمان‌ها، گرمابه‌ها، چرخ‌های آبکشی، آسیاب‌های آبی و بادی، بستن پل و بیرون آوردن زر و سیم و سرب از کان‌ها و بهره بردن از مشک و عنبر و دیگر بوی‌های خوش و سود بردن از همه گونه داروها و آموختن ساختن آن‌ها و اینکه چگونه داروها را از جاهای دیگر دور، گردآورند، آن‌ها را در هم آمیزند و در پزشکی بهره گیرند و به ساختن قایق و کشتی و دیگر افزارهای ترابری دریایی و بیرون کشیدن گوهرهای دریایی استوار بودند.<sup>۷۰</sup> و چون بر سر راه‌های اصلی تجاری آن زمان ایران واقع شده بود، ایرانیان راه‌های چین، هند، جاده ابریشم و روم که وارث امپراتوری عظیمی در غرب ایران بود در اختیار گرفتند، حشم داری و پرورش میوه و موستان برایشان اهمیت داشت و داد و ستد دریایی از خلیج فارس با کرانه‌های هندو چین گسترش و در دریای کاسپین «خزر، قزوین، مازندران و...» وضع بر همین منوال بود، راه آسیای میانه همیشه در اختیار ایران بود و میوه‌های ایرانی [هلو، زردآلو] و یونجه، شراب به همراه مرغ پارتی که همان شترمرغ است از بابل به چین راه یافت و ایران همچنان چهار راه آسیا باقی ماند.<sup>۷۱</sup> گویند ایرانیان علم طب آوردند، فیل را رام کردند و خر را بر اسب افکندند تا استر تولد شود و کبوتر و مرغابی را اهلی کردند.<sup>۷۲</sup> و به رشد اقتصادی خود ادامه می‌داد و این خود نمایشگر میزان علاقه آن‌ها به پیشرفت و به دست آوردن موقعیت‌های مربوط به رشد را در درون هر جامعه و گروه‌های قومی و نژادی خوشایند تمام مردم و از جمله خود می‌دانستند و بر این باور بودند که ارضاء انگیزه درونی برتری طلبی آن‌ها در ارتباط با انگیزه کارهای حیرت انگیز در پرورش و کامیابی همه جوامع وابسته است و توسعه اقتصادی و بهره‌وری از لذات آن بدون بهره‌وری دیگر گروه‌های انسانی امکان پذیر نیست، کار از نظر آنان بر طبق اسناد متعدد و گفته‌های گوناگون از دوستان و دشمنان فقط یک وسیله اقتصادی و امرار معاش نبود، بلکه هدفی معنوی نیز به حساب می‌آمد و آزمندی و بطالت و بیکاری سنگینی و تاریکی بود که به دنبال آن تهیدستی و بروز و ظهور رذایل است و ثروت و دارایی و به دنبال آن‌ها یافتن تقوی و پرهیزکاری است، زیرا آن‌ها نتیجه پشت کار، هوشیاری، دوراندیشی و... است و این تفاوت دارد با حذف حقوق

دیگران برای اندوختن مال و خواسته، زیرا کار بدون فضیلت کار نیست و در نتیجه چنین اندیشه بود که در فرزندان ایرانیان انگیزه‌های لازم را برای کامیابی قوت می‌گرفت و در مراحل بعدی تاریخ خود کار را سرچشمه زندگی و بقای داشتند.<sup>۷۳</sup>

ایرانیان در زمینه تربیت فرزندان، توفیق طلبی شیوه و روش تعلیم و تربیت آن‌ها بودند، و بهره‌وری از دانشمندان بیگانه و جلب آن‌ها ارزش بسیار قائل بودند و از همه اتباع آن روز ایران مانند هند، بابل، مصر، سارد و یونان برای آموزش‌ها استفاده می‌کردند.<sup>۷۴</sup> و معتقد بودند که برای بهره‌وری از علوم باید کنش‌ها و واکنش‌های شایسته از خود بروز دهند، اعتقاد داشتند برنامه‌های آموزشی آن‌ها باید عینی باشد و صلح و صفا و طلب آرامش و مبارزه علیه ظلم و بیاداد و مهمان‌نوازی از اموری بود که مورد توجه آموزش و پرورش ایران بود.<sup>۷۵</sup> و آموزش بر حسب مشاغل و مناصب، شکل و صورت‌های گوناگون داشت و هر کس در رشته‌های مخصوص به خود تعلیمات و آموزش‌های لازم را می‌دید.<sup>۷۶</sup> و این از کودکی بود تا آموزش حرفه و عمل، جوانان توانا باشد و به تصرف معیشت خود فرو آرامند.<sup>۷۷</sup> و حرکت آن‌ها به طرف روشنایی و فراگیری برای افزایش انگیزش‌های پیشرفت در محیط‌های گوناگون فراهم شود، این روش با دقت و به طور منظم و همگانی در شهر و روستا به نسبت شرایط دنبال می‌شد، آموزش و تربیت آن‌ها به پاسخ عینی می‌رسید و این خود انگیزه‌ای برای دستیابی به واقعیت‌ها و منطقی برای هماهنگ کردن آن با دیگران بود که آموزش را با زندگی روزمره توأم می‌کردند تا مجموعه انگیزه‌ها، افعال و اعمال را در موقعیت‌های گوناگون تجربه و نتایج آن را مورد بررسی قرار دهند و این‌ها را روشی برای بهبود در خودپنداری فرزندان به حساب می‌آوردند و انگیزه‌هایی برای افکار و اعمال آینده آن‌ها و بدین ترتیب تعلیم و تربیت را بر دو پایه جاذبه و دافعه قرار می‌دادند و محرک‌های هر یک را در ماهیت فرایندهای انگیزشی برای آن‌ها عینیت می‌دادند تا خود به طرف جاذبه‌ها جذب و از دافعه‌ها دفع گردند و این خود نتیجه یک آموزشی بود که در آن آزادی انسان را منعکس می‌کرد.

در آموزش و پرورش ایرانیان عصر باستان، رویدادها و نمودها و پدیده‌های وابسته به آن شناخت همین ارزش‌ها و به عبارت دیگر نیروهای تاریکی و روشنایی بود و آموزش و پرورش، دانش مبارزه و آمادگی انسان در مقابله با جبهه نیروهای اهریمنی که از هزار راه و با هزار ترفند و فریب و ستم و زور تبهکاری بر انسان می‌تازند و این آموزش و پرورش باید به

مقابله برخیزد و پاسخ دهد و سپاه تاریکی و اهریمن خوبی و تبهکاری را به دور دارد و این جنگ را هزار چهره روی است و آموزش و پرورش فروغ روشنایی‌ها را در تاریکی‌ها جای می‌دهد و آن را به نابودی می‌کشاند و سفلگی را نابود می‌کند. «اوستا، گات‌ها، دادهای مکرر»

ایرانیان از این آموزش و پرورش توفیق و غلبه بر تاریکی را طالب بودند و می‌دانستند نقش ارزشمند انسان در دگرگونی‌ها شگف انگیز است و سلطه او بر طبیعت و توفیق‌اش نمایانگر ترسیم چهره‌ای از انسان است که می‌تواند با فعالیت‌های خود شگفتی‌های جدید نیز بیافریند و تصویری پویا و فعال را بنمایش بگذارد، تجربه‌های عینی و مطالعه خلاقیت‌های جوامع گوناگون از نظر ایرانیان حرکت در مسیر جهات نوینی به حساب می‌آمد که موجب دگرگونی تمدن بشر می‌شد، ایرانیان می‌کوشیدند تا با عقاید و نظریات علمی و فلسفی سایر اقوام و ملل آشنا و با تبادلات فلسفی و نظری سطح دانش و بینش خود را کمال بخشند.<sup>۷۸</sup> و نتیجه کار این بود که هر چیز را که پسندش می‌آمد و کارآمد بود می‌پذیرفت و به آن رنگ و نگاه ایرانی می‌داد تا با آب و هوا و مقتضیات کشور خویش و عادت پسندهای آنان سازگاری کند.<sup>۷۹</sup> و این به شرطی بود که عینیت و کلیت آن و نتایج و بهره‌وری‌اش برای جامعه پاسخگو باشد، به همین علت استفاده از هر اندیشه دیگر مجاز بود و حق آمیزش افکار با افکار دیگر صورت می‌گرفت و دانش راه خود را فراگرفته و هرچه می‌تواند در شعور انسان بگنجد در اندیشه‌های زرتشت تبلیغ و توصیه می‌شد.<sup>۸۰</sup> و می‌دانستند که نتیجه آموزش باید بهبود شرایط مادی و معنوی جامعه و پاسخ دادن به نیازهای فردی و اجتماعی و شکوفایی توفیق طلبی و نوآوری گردد و ابتکار و خلاقیت را گسترش دهد، آموزش ارزش‌هایی مانند همبستگی، مسئولیت‌های اجتماعی، خلاقیت و نوآوری و انضباط که در خدمت به خیر همگان است و آمادگی جامعه را برای پیشرفت و توسعه فراهم می‌کند، هدف آماده ساختن جوانان برای جواب گفتن به واجب‌ترین نیازهای کشور و کنش مبارزه جویانه و مسئولیت‌پذیری اجتماعی آنان بود و به عنوان جزئی از فرایند تفکر آن‌ها به حساب می‌آمد و تقویت می‌شد و مهارت‌های گوناگون زندگی از کشاورزی، دامداری، نگهبان، سربازی و مدیریت‌های گوناگون به آن‌ها آموخته می‌گردید، هدف اصلی این بود که معلومات آن‌ها و خدماتشان برای دگرگونی کشور و قدرت یافتن آن پاسخگو باشد، آن‌ها روش مبارزه با خشکی و آفات طبیعی را که جزء ابزارهای اهریمنی بود می‌آموختند.<sup>۸۱</sup> و کار کشاورزی را با سربازی برابر می‌شناختند.<sup>۸۲</sup> و این

کارها را با بسط همبستگی و مسئولیت‌های اجتماعی از راه انجام خدمت در تولید و خدمات اجتماعی که از نظر جامعه ضروری بود به پیش می‌بردند و بر این شعار بودند که بشنوبد با گوش‌ها بهترین را و ببینید با منش روشن<sup>۸۳</sup> و بدین ترتیب ایران مرکزی شده بود برای آمیزش اندیشه‌های یونانی و هندی و روش‌های عملی تمام سرزمین‌های اطراف آن<sup>۸۴</sup> و به همین دلیل بود که نقش تعلیم و تربیت نهادینه کردن مسئولیت‌پذیری و انجام وظایف بود تا بستری لازم برای رشد و فراهم شدن زمینه لازم به منظور ساختن یک جامعه پویا و مسئول را سازمان دهد و این نقش تعلیم و تربیت بر دوش خانواده و حکومت گذاشته شده بود.

به خانواده توصیه می‌کرد، زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز مدار تا غم و اندوه بر تو راه نیاید و در آینده پشیمان نگردی، اگر تو را فرزندی خردسال [خواه پسر خواه دختر] است او را به دبستان فرست زیرا فروغ دانش، دیده روشن و بیناست و دختر خود را شوهری ده که هوشیار و دانا باشد چه مرد هوشیار و دانا چون زمین بارور است که هر تخمی در آن کاشته شود نیکو و فراوان بار آورد.<sup>۸۵</sup> و به دولت یادآوری می‌نمود، اینکه بر همه کس فریضه است کودک به دبیرستان فرستادن، چیز آموختن، چه هر کار و کرفه «ثواب» که فرزند کند، همچنان باشد که پدر و مادر به دست خویشتن کرده باشند، پس بهتر باید کردن تا چیز نیکو بیاموزندشان و کرفه و گناه آگاه کنند چه از بهر روان خویش کنند تا ایشان بر کرفه کردن دلیر باشند و دولت از آن بهره فراوان برد.<sup>۸۶</sup> و پدران و مادران و نمایندگان دولت و آموزگاران وظیفه داشتن مسئولیت خطیر خویش را بشناسند و برای افزایش آگاهی و بالا بردن توان و شکوفایی نتایج یک آموزش و پرورش عینی در کودکان ایرانی از دختر و پسر مسئولیت‌پذیر باشند و بر پایه همین اعتقاد و مسئولیت بود که آن‌ها از آه‌ورا می‌خواستند که فرزندی به آن عطا کند که با تربیت و دانا بوده و در هیت اجتماعی داخل شد، و به وظیفه خود رفتار نماید، فرزند رشید و محترمی که احتیاج دیگران را برآورده و فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده، شهر و مملکت خود بکوشد.<sup>۸۷</sup>

ایرانیان آموزش و پرورش را طالب بودند که روحیه یاس و احساس درماندگی و ذهن‌گرایی و توجه به قضا و قدر را از وجود فرزندان ایران زمین پاک کند و بهره‌گیری از آموزش‌های عینی از اسب سواری، تیراندازی، شناخت محیط طبیعی را تشویق می‌کرد و ایرانیان از دیرباز ذوق سواری و اسب تازی و هواگردی به سر داشتند.<sup>۸۸</sup> و این موجب گردیده

بود پارسیان به سربازان برگزیده و به ویژه سوارکاران زبده تبدیل شوند.<sup>۸۹</sup> و متانت و شرافت آن‌ها نمونه<sup>۹۰</sup> و بهره‌وری از حیوانات در زمینه کشاورزی و جهت غلبه بر مظاهر طبیعت و بهره‌وری از قوای طبیعت و انرژی‌های طبیعی [آب، باد، خاک] فرا می‌گرفتند و رشد کشاورزی و سرعت بخشیدن به آن نتیجه درست اندیشیدن و تعقل آن بود.<sup>۹۱</sup> زیرا انسان جهت دستیابی به به روش‌های هرچه بهتر پیشرفت و ایجاد تسهیلات زندگی باید دائماً در حال تغییر و تکامل تولید و ابزار آن باشد و بدین جهت مقرراتی راجع به استفاده از زمین، آب و خاک و حیوانات را وضع کردند.<sup>۹۲</sup> و به انتقال گیاهان سودمند و شناخت آن‌ها و درخت کاری جایگاه ویژه‌ای را در تاریخ به دست آوردند و در تکامل ابزار کشاورزی و دقت نظر در روش‌های آبیاری که نمونه‌ای از مبارزه انسان با ناسازگاری‌های طبیعت است و استفاده حداکثر از زمین برای کشاورزی بود از ستون‌های مدنیت ایران محسوب شد که تا به امروز باقی است.<sup>۹۴</sup> و ایرانیان را برزرگان بزرگ می‌خواندند که کاریز کندی و نهرها و کانال‌ها تعبیه کردی<sup>۹۵</sup> و مردم را به کشاورزی و دامداری بر آغالانید و به ایشان می‌آموختند چگونه جوی‌ها و رودها بکنند و درخت را بنشانندی<sup>۹۶</sup> و درباره‌ی خوردنی‌ها و آشامیدنی‌هایی که سزاوار است انسان از آن استفاده کند مانند آب، گیاه، میوه و... آنچه باید خورد و نباید خورد آموزش‌های لازم را فرا می‌گرفتند و به همراه جمعی زندگی کردن موفقیت و کنترل ذهن و تصویر واقعی زندگانی را برای آن‌ها توسعه می‌داد و این نوع آموزش سبب می‌شد که انگیزه‌های گوناگون تقویت و انگیزه‌های نوین و توفیق طلبی گسترش یابد، واگذاری مسئولیت‌های گوناگون به جوانان در حفظ و حراست و مراقبت از روستاها، گله‌ها، رمه‌ها، حصارها و دستاوردهای دیگر مانند انبار غله، خرمن‌ها و... این جوانان را مسئولیت پذیر می‌کرد و دادن آزادی عمل به آن‌ها که با هدایت همراه بود و پرهیز از بزرگنمایی ضعف‌ها و تعمیم آن به تمام گروه، ساختار لازم را برای بارور ساختن و نهادینه کردن آن به جود می‌آورد و بصیرت را گسترش و کمال جویی را تقویت می‌کرد.

ایرانیان، کودکان و نوجوانان و جوانان را فعالانه در گیر فعالیت‌های معطوف به هدف می‌کردند و ترتیب منطقی و هدایت شده‌ای از طرف آموزگاران برای پیروزی و کامیابی‌ها که حاصل تجارب گذشته‌ی فردی و اجتماعی بود در درون آن‌ها جای باز می‌کرد، علل ناکامی‌ها

و شکست‌ها در مسئولیت‌های داده شده بررسی و جمعی به اظهار نظر می‌پرداختند و ذهن منفی مبتنی بر اینکه هدف‌ها دست نیافتنی است و رسیدن به آن‌ها غیر ممکن است از کودک، نوجوان و جوانان زدوده می‌شد و شانس و خوش‌شانسی و بدشانسی جای خود را به تلاش و شایستگی و استمرار آن‌ها می‌داد و انگیزه‌های لازم را برای تغییری چشمگیر که مجموعه تجارب تلخ و شیرین را در برداشت به وجود می‌آورد، در چنین آموزش و پرورش که تجربیات موفقیت‌آمیز پیروزی‌ها و شکست‌ها را در بر می‌گرفت ناامیدی دیگر القاء نمی‌شد و بخت و اقبال ناسازگار و روحیه تسلیم و جبرپذیری جایگاهی نداشت و امید واهی که دستی از غیب برآید و کاری بکند، روحیه تسلیم‌پذیری را گسترش نمی‌داد و قهرمان دست تقدیر نمی‌شد و کامیابی‌ها و ناکامی‌ها در گرو بخت و اقبال... نمی‌گردید و مشخص می‌شد که علل ناکامی‌ها، شکست‌ها، سهل‌انگاری‌ها، ناتوانی‌ها و عدم بهره‌برداری از توانایی‌ها در بهره‌برداری از شرایط محیطی و مادی و معنوی است که آن‌ها را خوب به شناخت نزدیک کرده و از آن‌ها بهره‌برداری نشده است.

ایرانیان وظیفه آهواری می‌دانستند که فرزندان خود را به فراگرفتن دانش بگذارند و به ویژه برای پرورش دختران و دانش‌یاد گرفتن آن‌ها بیشتر کوشش نمایند.<sup>۹۷</sup> و هدف آن‌ها از تربیت آماده ساختن فرزندان برای خدمت به جامعه، کشور و خانواده و بهبود حال و برتری بر دیگران و سودمند بودن برای هموعان و کوشا بودن برای پیشرفت و خوشبختی کشور بود.<sup>۹۸</sup> آن‌ها بر این بودند که فرزندانشان از روی فهم و عقل و موافقت فکری در کارها قدم‌گذارند نه از راه اجبار و ستایش این و آن.<sup>۹۹</sup> آن‌ها بر این باور بودند که صفات فرزاندگی، راستی، دادگری، خویشتن‌داری، دلیری، سپاسگزاری و... که از کودکی با خلق و خوی درآمیخت از بنیادترین آموزش‌های پیروزی‌روشنایی بر تاریکی است و توصیه می‌شد به فرهنگ خواستاری کوشا باشید چه فرهنگ تخم‌دانش و بهره‌اش خرد و خرد رهبر دو جهان است، فرهنگ اندر فراخی می‌پروراند و در سختی پناه می‌دهد و در پریشانی دستگیر و به‌گاه تنگی پیشه است.<sup>۱۰۰</sup> و مغز انسان جامد نیست و در هیچ جایی راه بحث و انتقاد و تحقیق را مسدود نمی‌دانستند و هر مطلبی را قابل شک و تردید به حساب می‌آوردند تا وقتی که خلافش ثابت شود.<sup>۱۰۱</sup> و کوشش بر این بود که سخن‌چینی و دو‌رویی را که دو خصلت نکوهیده و رشک و سرکشی در نهاد کودک پرورده نشود و از پراکنده‌دلی و نفاق و اختلاف و ظاهر شدن کینه‌ها و سخت

شدن دشمنی‌ها خودداری کنند و سفلگی و سفله به حق گذاری منع می‌شد، زیرا سفله پرور را هیچ نیکوکاری نرسد و خود را در میان خلق به پایه سروری نرساند و مربی «آموزگار» سیاستمدار و هنرپیشه‌ای است که باید شیوه‌های فنی را برای آموزش به کار ببرد.<sup>۱۲</sup>

ایرانیان با این نوع آموزش و پرورش به پاسخ‌های صریح و روشن رسیدند و عینیت تأثیر آن برای ده‌ها قرن و می‌توان گفت تا آن زمان که تاریخ ادامه دارد بر جای خود باقی گذاشتند، دوره‌ای که توانمندی‌ها، چنان تمدن درخشانی را به جا گذاشت که به زرین تاریخ ایران شهرت یافته است و با عنایت به ویژگی‌های توفیق طلبی و عوامل فرهنگی آن، فراز و نشیب آن بازشناسی شده و توفیق و مقدمات پیشرفت در درون هستی جامعه شکل گرفته و به راه خود ادامه داده است و اگر عینیت آن از درون جامعه رخت بر بست ولی خاطره آن نسل به نسل و سینه به سینه انتقال یافته و در سایه و روشن‌ها همچنان پیدا و ناپیدا است.

ایرانیان که دروغ گفتن را زشت‌ترین عمل می‌دانستند و بعد از آن قرض که مقدمه دروغ به حساب می‌آوردند و معتقد بودند که علاج واقعه را قبل از وقوع باید نمود و اهمیت ویژه‌ای به صلح و آرامش می‌دادند و آن را فضیلت انسان برای دستیابی به معرفت می‌دانستند و معتقد بودند که با گسترش خرد و دانش که منشأ صفات برجسته بشراند پایگاه جامعه را هر چه بیشتر گسترش داده و مقام آن را بالا می‌برند و توصیه می‌کردند که هر فرد «اقرار داشته باشد و استوار بماند به آیینی که طرفدار خلع سلاح و صلح عمومی است در جهان و دور کننده هر گونه ستیز و خونریزی»<sup>۱۳</sup> چون جنگ و خونریزی نابودکننده است و گستراننده تیرگی و پیروزی اهریمن.

ایرانیان بر خلاف اظهار نظرها در درون جامعه ایران و سرزمین‌های وابسته به آن به هیچ وجه آموزش و پرورش را انحصاری و در اختیار طبقه خاصی نمی‌دانستند، در ایران قدیم و باستان و در ادوار مختلف تاریخی‌اش، هیچ‌گاه چیزی شبیه حقارت سه‌گانه طبقاتی به وجود نیامد، تقسیم بندی اجتماعی در ایران فقط به حالت طرح و نمونه‌ای باقی ماند، بدون اینکه در زندگی عملی اثر مهمی داشته باشد<sup>۱۴</sup> این گونه گفته‌ها نمایانگر ناآشنایی با تاریخ و برگرفته شده از عصبیت‌ها و تعصبات و ذهن‌گرایی‌هایی است که بدون توجه به واقعیت‌ها و زمان و مکان از گفته‌ها و نوشته‌ها و اشارات جابجایی برخی از صاحب نظران مقطعی بهره گرفته و آن را مطابق میل خود توجیه و تفسیر می‌کنند و اروپا را منشأ تمام کشفیات و پیشرفت‌ها

می‌دانند.<sup>۱۰۵</sup> آنچه در ایران آن زمان آموزش داده می‌شد بر دو پایه آموزش‌های اولیه و آموزش‌های عالی بود و هر یک از آنها نیز دارای تقسیماتی بود و به یقین در این تقسیم بندی گذر به برخی پایه امکان پذیر نبود و اگر بود، آسان نبود و این موضوع می‌تواند به صورت‌های گوناگون مورد توجه قرار گیرد و هر جامعه را باید در شرایط زمان و مکان مورد مطالعه قرار داد و اظهار نظر کرد و آنها را با باورها و شرایط آرمان‌گرایی و ایده آلی‌نسنجید و مقایسه نکرد.

ایرانیان روند توفیق طلبی را به صورت عملی در درون جامعه خود گسترش می‌دادند، علوم بیشتر جنبه عقلی داشت و توجه آنها بر این بود که رشد و شکوفایی استعدادها را تقویت کنند، میل به آموختن و عمل به آموختنی‌ها را در درون جامعه خود گسترش دهند و این را نیاز طبیعی و انگیزه قوی برای همگان به حساب می‌آوردند و حق طبیعی مردم می‌دانستند که بیاندیشند، اندیشه را بیان کنند و به آن عینیت دهند و شاید یکی از دلایل اصلی کم بود مدارک مبتنی بر ذهن‌گرایی و بیان‌ها و پرحرفی‌ها، توجه ایرانیان به فلسفه عملی بوده است و سیاست مدن، اگرچه در آن مورد هم مدارک فراوانی به کوشش در دوران جدید پیدا شده که نمایشگر آن است که انسان موجودی است صاحب آزادی و اختیار تا خود هر راه را که می‌خواهد برگزیند نه بر پایه‌ای که اراده و اختیار او در اصلاح و بهبود خود و عالم بی‌اثر است، ایرانیان سکوت و سازش و تن به قضا و قدر را در آموزش و پرورش خود جای ندادند بلکه آموزش و پرورش را کوشش و مجاهده برای ساختن فردای بهتری نه تنها برای خود بلکه برای جهان زمان خود ترویج و تشویق می‌کردند به آنها خویشتن داری و کف نفس، دادگری و احقاق حق را می‌آموختند و به وسیله انواع بازی‌های ورزشی عادات و ملکات را در نهاد آنها مخمر می‌ساختند.<sup>۱۰۶</sup> تا جهان بینی آنها گسترش یابد و اندیشه سکوت و ایستایی را به دور اندازند و این بود که به مدت ده‌ها قرن سروری جهان را داشتند و تأثیر آنها بعد از فروپاشی سیاسی به مدت چندین قرن دنیای به وجود آمده در فلسفه‌ی جغرافیایی خود را همچنان زیر بال گرفت و سپس خواسته و نخواستنه آن را به نقاط دیگر منتقل کردند و خود از روشنایی و گرمای آن به دور افتاده و ایستا شدند.

نقش می‌انجی‌گرانه‌ی ایرانیان بین جهان‌مديترانه از یک سو و تمدن‌های خاور نزدیک از سوی دیگر و بین‌النهرین و سرزمین‌های ایران و دره هند از یک طرف و استپ‌ها و



واحدهای آسیای مرکزی تا سیبری از سوی دیگر را ایرانیان به عهده داشتند.<sup>۱۰۷</sup> و تأثیر آن تا به امروز همچنان باقی است و در تمام طول تاریخ بیگانگان پیروز بر ایران پس از مدتی چنان به این مردم نیازمند شده‌اند که ضمن دراز کردن دست تمنا به سوی مردم ایران زمین، برای کمک و یاری با جملاتی حسادت آمیز برتری ایرانیان را ستوده‌اند، گفته عبدالملک بن مروان که ایرانیان هزاران سال بر ما حکومت کردند، روزی به ما محتاج نشدند و ما چند روزی نیست که بر ایشان حکومت می‌کنیم و از جمیع جهات حتی در تعلیم زبان خویش به آن‌ها نیازمندیم بازگوی همین مسئله است.<sup>۱۰۸</sup>

ایرانیان، آموزش و پرورش پویایی داشتند که نقش اساسی در رشد و شکوفایی استعدادها نهفته کودکان، جوانان بازی می‌کرد و تعقل و تفکر را همراه با آزادی در مسائل گوناگون زندگی را آموزش می‌داد، مختار بودن انسان و صلاحیت او را در گزینش راه زندگی و نتایج آن صورت عینیت می‌داد و نمایشگر رسیدن به پاسخ‌هایی بود که تلاش و تکاپو در مقابل ایستایی و مردگی و خمودگی مشخص می‌کرد و همکاری و یاری پایه آموزشی بود که حس مسئولیت اجتماعی را پدید می‌آورد.<sup>۱۰۹</sup> و می‌آموخت که علت بنیادی هر چیزی در درون آن است و اندیشیدن پرتویی از روشنایی است و ناآگاهی تاریکی و نادانی گمراهی است.<sup>۱۱۰</sup> و بدین طریق بود که تجربه‌ی خود و دیگران را در زمینه‌های متفاوت تحلیل و توجیهی انتقادی و فزاینده به سوادآموزی کودکان مبذول می‌داشتند و در نتیجه سواد آموزش و دانشی که روستاییان و شهریان در جریان فعالیت‌های روزانه خود کسب می‌کنند باید بر مبنای هدفی باشد که در خدمت آن هاست و این جریان نظم بخش در مسیر حرکت جامعه است.<sup>۱۱۱</sup> و می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی تحقق و کامیابی ایرانیان در قرون اولیه بعد از فروپاشی دولت ملی خود، هنوز تأثیر همین آموزش و پرورش و جلوه‌های کهگاهی آن در سرزمین‌هایی بود که هنوز نشانه‌های روشن و آشکاری از این نوع تعلیم به چشم می‌خورد و کورسوی خود را نشان می‌داد و آن‌گاه که این اندک روشنایی و گرما در زیر تهاجمات ترکان و ازبکان و مغولان به تاریکی تبدیل گردید نه از تاک خبری بود و نه از تاک نشان، زیرا این آموزش و پرورش برای ایرانیان راهی را ترویج و تشویق می‌کرد که در آن یأس و نومیدی و ناکامی و احساس حقارت و گریه و زاری و سیه پوشی و سیه اندیشی و سیاه کاری وجود نداشت، ویژگی‌های آن از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مبتنی بر نحوه ارتباطات مردم با یکدیگر،

نوع تعامل آنان با حکومتگران و وظیفه‌شان نسبت به مردم در هر یک از قوم، نژاد و آیین و دین و سنت و... بود و گسترش شادی و بهره‌وری از مواهب طبیعت و خدادادی و ثبات سیاسی و آرامش و آسایش و ایجاد فضای شاد برای همه انسان‌ها بود، رخوت و سستی را تأثیر عوامل انگره می‌نویس می‌دانستند، واقع بینی را گسترشی می‌دادند، فرهنگ ارزش‌ها مبتنی بر شادی، گرما و روشنی و آسایش دو گیتی را با دوستان مروت و با دشمنان مدارا به حساب می‌آورد و زندگی سرشار از شادمانی و نشاط را نتیجه آن می‌دانست و این چنین بود که جشن‌ها، شادی‌ها چنان گسترش یافته بود که هر روز جشنی و هر روز نوروزی به حساب می‌آمد.

ایرانیان بر پایه چنین آموزشی، جباری، تکبر، بدخوبی و سنگدلی را همراه آز و مال اندوزی را روندی برای حکومت انگره می‌نویس می‌دانستند و داغ و درفش را فصل الخطاب به حساب نمی‌آوردند و حکومت شمشیر و قدرت نمایی قداره بندگان را نمادی در برابر آهورا مزدا به حساب می‌آوردند و فرمانروا را مردی در میان مردان دیگر می‌دانستند.<sup>۱۱۲</sup> و بریدن دست را ممنوع<sup>۱۱۳</sup> و اگرچه آموزش و پرورش در اختیار روحانیان زرتشتی اکثراً قرار داشت ولی روحانیون زرتشتی داعیه‌ی نجات و رستگاری کلیه‌ی ابناء بشر را نداشته<sup>۱۱۴</sup> و آموزش می‌دادند که با تعقل و تفکر آدمی به مبارزه بر می‌خیزد و زر و زور و تزویر را کنار زند و فریب قدرت را نخورد و قساوت و حبس و شکنجه را نپذیرد و تعصب را بنده نباشد و این آموزش و پرورش توجیه می‌کرد، مردمانی که از ملت‌های دیگر در میان شما به سر می‌بردند، نیک رفتار کنید، آن‌ها را نومید مسازید و بر آن‌ها ستم روا مدارید و بزرگی مفروشید و سخت نگیرید، زیرا سخت گیری موجب نافرمانی می‌گردد و در برابر برخی از آزار آنان شکیباً باشید و امانت و پیمان خود را نگه دارید<sup>۱۱۵</sup> این آموزش و پرورش به صورت بنیادی در جامعه ایران گسترش یافته بود و حاکمان و پادشاهان نیز خواسته و نخواستته تحت تأثیر این تعلیمات ارائه شده که مستقیماً با کنش و واکنش‌های جامعه و آموزه‌های آیین زرتشت توأم شده بود، می‌باید روند حکومت و قدرت خود را با شرایط جامعه هم‌رنگ و یکسان کنند، این چنین است که خشایار شاه در کتیبه‌ی خود می‌گوید:

خدای بزرگ آهورمزدا که شادی را آفرید

که خرد و دلیری را بر خشایار شاه ارزانی داشت

به خواست آهورامزدا آن چنانم که راستی را دوست هستم

بدی را دوست نیستم

چون مرا خشم مسلط شود، با اراده سخت نگاه می‌دارم

بر خویشتن سخت فرمانروا هستم

ایرانیان بدین آموزش و پرورش و هوش و فراست ذاتی خود تمدنی را به وجود آوردند که راه درخشان آیندگان و سرچشمه تفکر و تعقل و شکوفایی آدمی، صاحب اراده و اختیار، موجودی توفیق طلب و گسترش دهنده آراء و عقاید گوناگون و گزینش بهترین راه‌ها برای پاسخ دادن به زندگی کارآمد و مفید و زدن قید و بند دیگران و بهره‌گیری و مدد از اندیشه و تدبیر دیگران را تشویق می‌کرد تا گره از کار فروبسته انسان بگشایند و راه را برای حرکت انسان به طرف کمال هموار سازند، آن‌ها در آموزش خود حفظ منافع فردی و عافیت طلبی و گریز از مبارزه را نفی می‌کردند و به جای آن انسان آزادی را می‌پروراندند که زندگی خود را در پیوند به زندگی دیگران می‌دانست و حفظ و حراست از داده‌های طبیعی و زحمات گذشتگان و انتقال آن را به آیندگان کار یزدانی و آهورایی می‌دانست و معتقد بود که هر مرد و زن یا پسر و دختر باید در راه دانایی و بینایی خود بکوشد چه دانش دیده بینا است و هر که دانشمند نباشد کور و نادانست «اوستا، گات‌ها» و اگر شخص بیگانه یا هم‌کیش یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد وی آیند او را بپذیرد و آنچه خواهد بدو بیاموزد<sup>۱۱۶</sup> و این معلومات و دانش را تا مطمئن نباشد که روح آن را دریافته است به اشخاص عیان نسازد.<sup>۱۱۷</sup>

ایرانیان در آموزش و پرورش خود پایه را بر علوم عقلی گذاشته بودند، زیرا دگرگون‌سازان زیرساختارهای مادی و معنوی و حرکت به طرف تجربه و آزمایش و پاسخ دادن به علل را عامل حرکت به طرف روشنایی گرمای زندگی می‌دانستند، اعتقادات آن‌ها به این موضوع پاسخ مثبت در روابط سیاسی، اجتماعی، خانودگی و داده‌های اعتقادی بود، راه تفکر و مباحثه به آگاهی و شناخت منجر می‌گردید و در نتیجه کار، آزادی، آزاد اندیشی و دوری جستن از تعصب، تفکر، انکاء به نفس، توفیق طلبی، علم‌گرایی و عزت نفس و بها دادن به ارزشهای انسان با هر رنگ، هر قبیله و قوم و فردی ویژگی‌هایی را به وجود آورده بود که دارای ارزش آهورایی بود و نتیجه آن یک جامعه فعال و پیگیر و پر جنب و جوش بود که خمودگی، خود کم‌بینی، جبر باوری را انگره می‌نویس می‌دانست و از آن دوری می‌کرد و با آن مبارزه می‌نمود،

ایرانیان آبادانی را جلوگیری از تاراج و آزار و هتک نوامیس و قتل آدمی را مذموم به شمار می‌آوردند و برای آن‌ها نه هیچ توجیح سیاسی داشتند و نه توجیح مذهبی قائل بودند، ویرانی بلاد و نابودی دست آوردهای هر ملت و هر قوم و قبیله و نژاد را مذموم می‌شمردند و سلطه از طریق قتل و غارت و به کار گماردن افراد پست و دارندگان سابقه زشت و غیر اخلاقی را به کارها غیر آهورایی می‌دانستند، آموزش آن‌ها را از تظاهر به فسق و فجور و حتی انجام پنهانی آن‌ها باز می‌داشت، آهورا ناظر بر کارهای آن‌ها بود، آموزش وجدان جوانان را بیدار نگاه می‌داشت که از ایجاد صحنه‌های وحشتناک که در اجتماع آثار شومی به جا می‌گذاشت خودداری کند، در این تعلیم و تربیت، تهمت و افترا، بی‌وفایی و دروغ‌گویی زشت شمرده می‌شد و روابط طبیعی را ما بین دختران و پسران را هدایت و رهبری می‌گردید، این روابط پایه سلامتی و ایجاد ثبات جامعه را بنیاد گذاشته و هر گونه هرج و مرج و بی‌ثباتی را طرد می‌کرد.

ایرانیان به شرافت خانوادگی ارج فراوان می‌نهادند و حفظ و نگهداری آن را بر پایه تقوا مبتنی بر اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک می‌دانستند و اطاعت و فرمانبرداری را از افراد بی‌اصل و نصب ناگوار می‌دانستند، زیرا در عمل آن‌ها هیچ گونه راه روشن و گرما بخشی نمی‌دیدند، شرافت مبتنی فقط بر اصل و نصب نبود، آنچه اهمیت داشت کردار بود که آن را عامل فضل و برتری می‌دانستند و اگر اصل و نصب را پر ارزش می‌دانستند به این دلیل بود که صاحبان آن نسب در گذشته به سلامت زندگی کرده و به پیروی از اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک راه زندگی خود را ادامه داده بودند. و با توجه به همین نکات تسلط افراد بی‌اصل و نصب که بر آمدن و فرو افتادن آن‌ها مبتنی بر هیچ ضابطه‌ی معقولی نبود را نمی‌پذیرفتند و در برابر آن به مقاومت دست می‌زدند و این را وظیفه‌ی افراد جامعه می‌دانستند که با حرکت و قیام خود نگذارند قدرت در اختیار افراد نادان و مسئولیت ناپذیر قرار گیرد و بدین روش احساس ضعف و ناکامی‌ها را وابسته به اقدام مردم در برابر رویدادها به حساب می‌آوردند که باعث ایستایی و کندی جامعه می‌شود و این نظام ایستایی، بدبختی و مذلت را توسعه می‌داد و به دور از اندیشه آهورایی می‌دانستند و به جای آن پشتکار و کوشش را برای بدست آوردن هر گونه خوشبختی و روشنایی در تعلیم و تربیت تشویق می‌کردند. در مسیر رشد و تکامل جامعه، قضا و قدر و قبول هر گونه ستم را به عنوان سرنوشت مختوم نپندارند و رویه‌ی یأس

و رضا به قضا و ظلم پذیری را در درون جامعه توسعه ندهند و کوشش بر این بود که هر گونه تأثیر منفی که تاوان منحوس داشت به وسیله‌ی آموزش و پرورش از درون جامعه بیرون کشند و بدین دلیل است که باید ویژگی‌های تعلیم و تربیت ایرانیان را بر پایه تفکر و تعقل استوار بدانیم و آن را از قبول بی‌قید و شرط و بدون چون و چرا در موضوعات گوناگون بدور داشته باشیم.

یک عامل در نگهداری و همبستگی شاهنشاهی همانا سازمان حقوقی آن بوده است.<sup>۱۱۸</sup> و برای امنیت جامعه یک نیروی قوی و قابل احترام لازم و ضروری بود و خراج‌هایی به دست آورده دوباره توزیع می‌گردید.<sup>۱۱۹</sup>

ایرانیان، آموزش و پرورش خود را بر پایه ظلم‌ستیزی، به دور بودن از جبرگرایی و استنباط غلط از مفاهیم دینی استوار داشتند و انزوا طلبی را طرد می‌کردند، انسان صاحب تفکر و تعقل، دارای ثبات قدم و مصمم و با اراده پرورده می‌شد به او یاد می‌دادند که شکست‌ها و پیروزی‌ها دارای علتی است و آن‌ها باید حاکم بر سرنوشت خویش باشند، آن‌ها باید مهارت‌های لازم را برای کنترل بر زندگانی خود فراگیرند و به کار بندند و مهار آن را در دست خود نگه دارند. آن‌ها باید بهداشت روانی خود را گسترش دهند و به دیگر افراد جامعه نظر داشته باشند و رشد و توسعه و پیشرفت خود را در همیاری و همکاری با دیگر افراد جامعه بدانند، در غیر این صورت عوارض ناهماهنگی، جدایی، تفکیک نیروهای درونی و بیرونی افراد جامعه را پذیرا باشند، حاکمیت این آموزش و پرورش ویژگی‌های گوناگون در درون جامعه‌ی ایرانیان به وجود آورده بود، نتیجه‌ی مستقیم آن تعالی جویی، عقل‌گرایی، جبرستیزی، اتکا به نفس و توفیق‌طلبی مردم و ایجاد و استمرار یک امپراتوری وسیع بود. قدرت و طولانی بودن مدت آن بدون علم و دانش و عمل به آن‌ها غیر ممکن است و دوری از تعصب و علم‌ورزی و آزادی طلبی و فقدان خمودگی عامل اصلی استمرار این امپراتوری بود، این بود که گزنفون می‌نویسد: ایرانیان برای مدرسه جایگاهی مخصوص دارند که به نام [جایگاه آزادی] نامیده می‌شود و بر سر در دانشگاه جندی شاپور آمده بود «دانش و فضیلت مافوق زور و شمشیر است»<sup>۱۲۰</sup> و بدین ترتیب آیین آزادی و آزادگی را که از ضروری‌ترین ابزارهای آموزشی است در جهان به یادگار گذاشتند.<sup>۱۲۱</sup> و در حکومت ایرانیان و باورهایشان کنترل دولت شهرها

از طریق از میان بردن زمینه‌ی جنگ یا قدغن کردن آن بود تا حکومت کردن بر آن‌ها، حفظ نظم و ثبات به صورت مایه‌ی سیاست ایرانی‌شهری گردد.<sup>۱۲۲</sup>

از قانون به سختی می‌ترسیدند و این گونه وابستگی‌ها تعهدات سنگینی را در درون خانواده بر حفظ ارزش‌های آن به وجود می‌آورد. و اجاره نمی‌داد که فردی بدون حسب و نسب [خانواده، فرهنگ] امور جامعه را در دست بگیرد و یا از راه قتل و غارت قدرت را صاحب بشود بر مردم سخت گران بود که بی‌فضیلت‌ها و بی‌اصل و نسب‌ها بر آن‌ها حکومت کنند، برگزیده‌ها باید دارای فره ایزدی باشند و این دارا بودن فره یزدانی نه تنها درباره‌ی شاهان صدق می‌کرد بلکه برگزیدگان شاه نیز باید بهره‌ای از آن برده باشند تا بی‌پروا و بی‌اعتنا به مبانی اخلاقی به صورت شرم آوری بر جامعه حکومت نکنند، وفاداری به حکومت و وفاداری به جامعه و ارزش‌های آن بود. همین که بداندیشی و ناشایستگی یک شاه واقع می‌شد فره ایزدی او را می‌گذارد و بدرفتاری با زندانیان، تحمیل مالیات‌های سنگین و نابه‌حق به مردمان و جباریت آن به عنف و غضب اموال ایشان به درشتی و شدت عتاب کردن موجب خلع پادشاه می‌شد<sup>۱۲۳</sup> و تصویر شاه در ایران تفاوت فاحشی با تصویر هندی دارد، او فرد غیر منتظره‌ای نیست، قرابت و سحر در آن وجود ندارد، شاه فقط یک خیرخواه است، تنها ستمگر بذر مرگ می‌پاشد، پادشاه زندگی دهنده است و حفظ حیات می‌بخشد زیرا زندگی و مرگ نه می‌تواند از یک شخصیت ناشی شود نه یک منبع داشته باشد، اما امنیت جامعه یک نیروی قوی و قابل احترامی باید سایه گسترتری کند و صلح را القاء نماید و حد خرابکاری را نگهدارد<sup>۱۲۴</sup> آن‌چه از گفته تهمورث آمده است وظیفه پادشاه به حساب می‌آید که:

«زمین را از پلیدی و تباهی پاک می‌سازم و شما را از زیان دیوان و پریان و اهریمنان پاسداری می‌کنم و میان خود و شما و فرزندانم در نگاهداری و مهربانی دوگانگی نمی‌گذارم و همه کوشش خود را در رساندن شما به نیکی و نیک بختی به کار می‌گیرم تا آنجا که چه در روشنایی روز و چه در تاریکی شب دمی از اندیشه نیکی و بهره‌وری شما آسوده نباشم و هر گونه آسایش و شادمانی را به شما برسانم و داد و دهش را در میان شما بگسترانم<sup>۱۲۵</sup>

ایرانیان، یادگیری کشاورزی، آباد کردن زمین، دوری از بیابان‌گردی و چادرنشینی، مبارزه با بیابان‌نوردی و چادرنشینی را تشویق می‌کردند و می‌آموختند و اقدام به قوانین جاریه و حفظ رسوم و آداب ملی و دینی و عزیز داشتن افتخارات نژادی و قومی و محترم داشتن

حقوق دیگران و کار و کوشش و صناعت را به کودکان می‌آموختند و آن‌ها را بر اثر تربیت فردی و پروراندن شخصیت و استعداد برای خدمات اجتماعی و زندگی در جامعه و آموختن پیشه و کار مهیا می‌کردند، هدف تربیت مردان و زنان پرکار، با نشاط، سالم، آزاد میانه رو بود<sup>۱۲۶</sup> و زنان بیشتر برای خانه داری تربیت می‌شدند ولی این جنبه عمومیت نداشت، آن‌ها می‌توانستند علوم گوناگون را نیز فراگیرند، زیرا بر این اعتقاد بودند که اگر فرزندان را به دبیرستان ندهند و چیزی نیاموزند بر گناه کردن دلیر باشند و آن گناه پدر و مادر باشد<sup>۱۲۷</sup> و فرزندان مجبور نبودند همان پیشه پدری را دنبال کنند<sup>۱۲۸</sup> اگر چه همراه پدر کارآموزی می‌کردند.

ایرانیان آموخته بودند که وضع هر زمان بهترین وضع نیست، باید با کار و کوشش روشنی‌های جدیدی به آن داد و امکانات جدیدی را برای بهتر زندگی کردن فراهم کرد، عمل و فعالیت‌های گوناگون عامل و پدید آوران روشنایی و گرمای نوین است. دعا و ورد پاسخ نیست و نباید هر بدبختی و مذلتی را به عنوان قضای مختوم پذیرفت. سنت‌های درون جامعه شوریدن بر علیه پادشاه، حاکمی که خلاف خواسته‌های آهورامزدا [حقوق مردم] حرکت کند و وظیفه مردم می‌دانست که او را از اسب فرود آورند و شورش و قیام بر علیه او را یک کار مزدایی می‌دانستند و سلطه او را انگره می‌نویسید به حساب می‌آوردند.

ایرانیان عدل را نیکوکاری و خرسندی می‌دانستند و ظلم را عیب و جهالت «رساله جمهور افلاطون» و غایت زندگی سیاسی را دست یافتن به صلح ابدی و در اوستا [یسنا] آمده بود که دین مزدا پرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم افزار به کنار گذارد<sup>۱۲۹</sup> و یاری خدایان نتیجه بی‌وفا نبودن، دروغگو نبودن، دراز دست نبودن، موافق حق رفتار کردن، نه به ضعیف و نه به توانا زور گفتن است و از سوی دیگر عدالت را ملازم نظم می‌دانستند و به گفته افلاطون که «عدالت بالذاته ملازم نظم است و قائم به ذات خویشتن، این عدالتست با ادعای یافتن گوهر افراد، هر فرد را به مقتضای سرشت ماهوی او مختص یک وظیفه می‌داند، بی‌عدالتی یا عدم اعتدال که همان ظلم است.<sup>۱۳۰</sup>» و این باور موجب تغییرات وسیعی در درون جامعه و تحول آن گردید و در نتیجه برای زندگی هر کس شادی و خوشی گیتی لازم شد و اگر شادی و خوشی گیتی را ندارد، بیم و سختی دروغ با او باشد و چنین زندگی از مرگ بدتر دانسته شده است «می‌نو خرد» و ماتم و زاری گناه است و شیون و مویه و گریه خلاف قانون

است<sup>۱۳۱</sup> و تحول کلی اجتماع ایران در جهت آزادی فرد، قدرت پدر خانواده در نتیجه این باورها کاهش یافت، زن همپایه شوهر شد و بچه‌ها کم‌کم از استبداد پدری آزاد شدند<sup>۱۳۲</sup> این برداشت که معنویات یک قوم تنها منحصر به افکار و اندیشه‌ها نیست، بلکه تظاهرات ذوق و هنر در وجوه مختلف مادی و معنوی زندگی یک ملت مطرح است، زیرا هر دو این‌ها [هنر و اندیشه] علت و معلول‌هایی هستند که نسبت به یکدیگر جنبه تضایف دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند.<sup>۱۳۳</sup> و این خود موجب گسترش و نفوذ فرهنگی ایران در دنیای قدیم شد، زیرا ایرانیان در ارتباط با سایر اقوام هیچ‌گونه قید و بندی را قائل نبودند و هیچ مطلبی از لحاظ اثر در روح آدمی و پایه‌گذاری یک مبنای اخلاقی جدید در عالم به ارزش آزاد منشی ایرانیان نرسد<sup>۱۳۴</sup> که موجبات آزادمنشی و نظم‌اداری و تشکیلاتی جهانی گردید که تا به امروز باقی است و این نوع نگرش به اصل و نسبت و خانواده و عدل و بروز رویدادها و علل آن‌ها و... جامعه ایران را چنان توسعه داده بود که در هزاران سال حکومت جز اندیشه و عمل به آن کوشا نبودند و معتقد بودند که آن‌ها برگزیده‌اهورا مزدا هستند و او، آن‌ها را به حرکت و پویایی و می‌داشت و در قرون و اعصار بر جهان زمان خود با عدل و داد و قانون همراه بودند و این باعث شوکت و ثروت آن‌ها شده بود و در نتیجه دور نشسته‌گان از این دور نمای نشسته بر چشم در کوشش برآمدند طریق و راهی باز کنند تا این توانمندی‌ها را در هم شکنند و آن‌گاه قدرتمندان و نوکیسه‌های قدرت به دست آورده در صدد شدند که از شکست نسبی خردورزی در درون جامعه ایران بهره گرفته، حرکت خود را آغاز کنند.

ایرانیان بر این بودند که آزادی انسان و باورهایشان نقش پایه‌ای را دارد و بر گبر، جهود، ترسا و بت پرست روا نداشتند که بر حقوقشان تجاوز و بت خانه و... را رنجی رسد، قوانینی که به سختی اجرا می‌شد تجاوز را عمل اهریمنی به حساب می‌آورد و کوشش بر این بود که از سر درک و فهم مبانی پیشرفت جامعه را مورد قبول قرار داده و اجرا کنند و شکاف و عناد را بین باورهای مذهبی مردم قبول نداشتند و هتک حرمت آن‌ها را پذیرا نبودند و به تعصبات دامن نمی‌زدند و به نمادهای باوری مردم هتک احترام و بی‌حرمتی نمی‌کردند و به آن‌ها یاد می‌دادند با اندیشه، تعقل و تفکر پیشرفت خود را پایه‌گذاری کنند و از رواج دو رویی و درغ‌گویی که مایه‌های فساد را در درون جامعه می‌گسترانید خودداری نمایند و تکروی و انزوا طلبی را به کنار گذارند و با خوش بینی و تحرک و پویایی و تفکر و اندیشه وضعیت معیشتی



و اقتصادی خود را پاسخ دهند و همکاری را گسترش دهند، انسان‌های ثابت قدم، مصمم و با اراده باشند و همواره برای یافتن علل‌ها بکوشند و با بازشناسی آن‌ها راه درست و روشن را برگزینند و خود را حاکم بر سرنوشت خود بدانند.

ایرانیان خود را اسیر تقدیر نمی‌کردند، در دنیای پر ابهام و بی‌هدف نمی‌انداختند، برای زندگی قانونمندی می‌شناختند، معتقد بودند انسان به اسرار این جهان آرام آرام با توانمندیهای خود آشنا می‌شود و با تفکر و اندیشه بر آن غلبه می‌کند. راز زندگی را کشف می‌نماید و راه خود را به روشنایی هدایت می‌کند، آن‌ها برای خود مسئولیتی قائل بودند، قدرت مسئولیت پذیری را داشتند، مشکلات و مصائب زندگی را به ناسازگاری سرنوشت و چرخ کج مدار منتسب نمی‌کردند، ناکامی‌ها و کامیابی‌های خود را دست تقدیر نمی‌دانستند، سند پروری نتیجه چرخ روزگار به حساب نمی‌آوردند و دنیا را تیره و تار و مردم را ریاکار و دو رنگ و چند رنگ نمی‌انگاشتند و خردمند را مقهور جهان به حساب نمی‌آوردند و رنج او را توجیح نمی‌کردند و با هر نوع ایستایی مبارزه و انگیزه توش طلبی و راه یافتن به پیروزی را تشویق و هدایت می‌نمودند، ترک لذایذ و عزلت‌گزینی را عمل آدمی نمی‌دانستند، اخلاقیات و اعتقادات ایرانیان ریاضت‌کشانه نبود و برای مقاومت بهتر در برابر نابودی باید غذا خورد، ثروت به دست آورد و تولید کرد و ارزش انسان به اندازه مقاومتی بود که در برابر نابودی نشان می‌داد<sup>۱۳۵</sup> و معتقد بودند که جامعه‌ای که مجبور باشد در راه تحصیل نان و کسب معاش تمام اوقات خود را صرف کند، رنج بکشد، فرصت تکمیل نفس و توسعه معرفت و ترقی یافتن را نخواهد داشت و آسایش برای رشد و نمای یک ملت کمال‌لزوم و ضرور را دارد و گویند بهرام گور کرد که هیچ کس بیش از نصف روز کار نکند، بقیه روز را برای بازی و تفریح و تفرج و لذت‌های زندگی اختصاص دهد.<sup>۱۳۶</sup>

ایرانیان، بدین ترتیب پویایی و تحرک را در درون جامعه انسانی تقدیر و تشویق می‌کردند، دل به جلوه سراب نمی‌دادند و برای رسیدن به آب قنات‌ها، کاریزها، رودها، شهرها خود احداث می‌کردند و دردها و آرمان‌های بشری را مشترک می‌دانستند و تقدیر سفته‌گان و شکست هنرمندان و تعظیم فرماندهان ظالم نتیجه‌ای جز خاکساری ندارد و در برابر ناحق، لب فرو نمی‌بستند و به دور شدن از بزرگ منشی دل نمی‌دادند و دم را غنیمت نمی‌شمردند و از طریق بهره‌گیری از ادله عقلی و گسترش روابط به صورت بحث و گفتگو به گزینش بهترین‌ها

می‌پردازند، محصول این روش ایرانیان موجودی توانمندی، خوش فکر و خوش باور با انگیزه‌های قانونمدار و توفیق طلبی، فاقد تسلیم و رضا، فاقد احساس ضعف و زبونی، فاقد تسلیم در برابر سختی‌ها و مشقت‌ها، فاقد جبر باوری و دارا بودن سرنوشت مختوم از پیش تعیین شده، فاقد تسلیم در برابر حکام جور و جفا، آماده و مجری کار و کوشش برای پیشرفت و ثبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روانی پیرو حضور و احساس مسئولیت در جامعه که خود موجب شادکامی‌ها و ناکامی‌ها می‌گردید.

در اندرزنامه‌های این دوره مانند: ۱- اندرز دانایان، مزديستان، ۲- اندرز خسرو قبادیان، ۳- اندرز داروی خرسندی، ۴- اندرز خوبی کنم به شما کودکان و... آدمی به دنبال این بود که هر کس بداند که «کیستم و درباره‌ی خود، شخصیت، هنر، نیکی، نیک نامی و... خود بداند، زیرا این پایه حکمت عملی و تجربی بود و در آن پرسش عمومیت داشت و عملاً سوادآموزی و دانشی که روستاییان و شهریان در جریان فعالیت‌های روزانه خود کسب می‌کرده‌اند باید بر مبنای هدف‌هایی باشد که در خدمت آن هاست و این جریان نظم بخش در مسیر حرکت جامعه است و دانا به دنبال حقیقت به سرزمین‌های گوناگون سفر می‌کند و با علمای مختلف محشور و با عقاید گوناگون آشنا می‌شود تا خرد خود را برگزیند<sup>۱۳۷</sup> و آن را از طریق آموزش به درون جامعه خود توسعه دهد. زیرا انسان‌ها پیوسته نیازمند هدایت اند تا راه بصیرت و حقیقت دست یابند.<sup>۱۳۸</sup> و آموزگاران چگونه زیستن، چگونه بودن و چگونه دوست داشتن را علاوه بر دیگر دانش‌ها به دانش‌آموزان می‌آموختند و عنصر ایرانی بیشتر از هر چیز دیگر به تعلیم و تربیت همسر آینده خود علاقه داشت و او باید از تعلیم و تربیت شایسته و خوبی برخوردار باشد و عفت و عصمت داشته باشد.<sup>۱۳۹</sup> زیرا شخصی که تربیت یافته باشد سعی می‌کند از تمایلات خود جلوگیری کند و انسان در طلب قدرت و نادرستی‌ها دچار عدم اعتدال روحی است که در حکم مرض است و گاهی در فرد و زمانی در حکومت‌ها بروز می‌کند، همانطور که حکومت فرد را قبضه می‌کند، همانطور هم فرد تصور می‌کند که روحیه خود را قبضه در مشت خود اسیر کرده است، بلکه حتی تسلط خود را بر روحیه به صورت علم درآورده است<sup>۱۴۰</sup> و به این ترتیب در روابط گروهی و جمعی که پیچیده است برای خود جایگاه متفاوتی قائل می‌گردد ولی ایرانیان با آموزش و پرورش صحیح در این وضع تعادلی به وجود آورده بودند و کوشش آن‌ها بر این بود که خشم، دشمنی، کینه‌ورزی‌ها و خود محوری

را که زائیده اهریمن است<sup>۱۴۱</sup> از خرد دور کنند و شادی را که از آفرینش‌های اساسی آهورمزدا است با بهره‌وری از مواهب زندگی را جانشین آنها نمایند.<sup>۱۴۲</sup> و بدین ترتیب آموزش و پرورش باید پاسخگوی مجموعه عوامل طبیعی و ساختاری اجتماعی باشد، در عصری که مورد توجه ما است کشاورزی، دامداری، تجارت و... پایه‌های زندگی اقتصادی است، آموزگاران فرزندان پارس عادت داشتند روش‌های کشاورزی و دامداری را به همراه آموزه‌های دیگر و همراه با بیان و اعمال خدایان و مردان بزرگ را به جوانان بیاموزند<sup>۱۴۳</sup> و توجه به دام تا آن جا پیش رفت که قربانی کردن آن را گناه می‌دانستند.

قربانی کنندگان که به قواعد مربوط به تربیت دام توجهی ندارند

به علت رنج و دردی که به گاو می‌دهند

ای خداوند، پدیدار کن دستوری را که بالاخره آنها را برای اعمال و رفتارشان در خانه

بدی قرار خواهند داد

مرد با تقوا مقدس است، با پندار و گفتار و کردار

و جدان عدالت را بالا می‌برد.<sup>۱۴۴</sup>

و آمده بود که مشروب سکرآور و کثیف چطور ممکن است به نیکی مدد کند، آیا بهتر نیست که گاو دهقان شهرنشین به جای قربانی برای خداوندی که جسم ندارد و محتاج به غذا نیست، به کارهای مفید مزارع گماشته شود<sup>۱۴۵</sup>؛ عامل مهم در این آموزش اعتماد به قوانین و فرامین و داده‌های زرتشت بود، در این آیین رفاه دنیوی و سعادت اخروی به دست خود شخص بود و با کار و کوشش و خردمندی و غلبه بر اهریمن نفس می‌توانستند آسایش دو گیتی را برای خود فراهم سازند<sup>۱۴۶</sup> و بدین ترتیب بود که با نهایت دقت روابط میان سوادآموزی و مرحله بعد از آن و تولید را در محدوده برنامه جامع اجتماعی در نظر گرفته می‌شد و تجزیه و تحلیل می‌گردید و آموزش به عنوان تمرین آزادی و تربیت به عنوان سلطه بر ناتوانی‌ها و طبیعت و جغرافیای محیط مورد توجه بود.

ایرانیان، مختار بودن انسان را در گزینش پذیرفتند.<sup>۱۴۷</sup> زنان مختار بودند و موجوداتی

پرسشگر و آشنا با قوانین به حساب می‌آمدند در ماتیگان هزار دانستان که اصول قوانین در آن

مندرج است خود نمایشگر پرسش زنان و حتی ناتوانی قاضی در پاسخ دادن به آن هاست و

مرد می‌توانست به وسیله یک سند قانونی زن را شریک خود کند.<sup>۱۴۸</sup> زیرا معتقد بودند که استواری جامعه برخوردار از مردم از مزایای آن خواهد بود و در صورت عدم برخوردار از مزایای مادی و معنوی، مردم بیدار نخواهند بود و به حقوق خود آشنا نیستند و خاموش نگاه داشتن و مطیع ساختن جامعه و به وجود آمدن زنان و مردان انفعالی و اتکائی، بی‌تصمیم و دنباله رو که چشم به دست و گوش به فرمان کسی و طبقه‌ای دارند که مدعی داشتن رسالت [نجات دادن] مردم‌اند، اما در حقیقت، نیتی جز تحمیل خویش بر آنان ندارند<sup>۱۴۹</sup> با خرد مزدایی هم صدایی ندارد.

خانواده ایرانی در این تاریخ در مرحله پیشرفته‌ای از تحول اجتماعی خود بود، این دگرگونی خود را مدیون عوامل پیشرفت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی می‌دانست و مردان و زنان درس خوانده و خوش خلق و به ویژه کارآموزده بودن در حرفه خود را تشویق می‌کرد<sup>۱۵۰</sup> و کسی را مقام روحانی می‌خواند که مطالعه کند و از خردمندان دانش بیاموزد تا از تشویق خاطر فارغ گردد؛<sup>۱۵۱</sup> مهر و خوشی و شادکامی را با افزودن فرزندان نیک و خواسته‌های فراوان ارزانی دارد و به زنان باردار احترام گذارد و اسباب راحتی آنان را فراهم کند و ازدواج را بر پایه هم تنی و هم روانی بداند<sup>۱۵۲</sup> و حقوق زن و مرد را مساوی انگارد<sup>۱۵۳</sup> و حضور آنان را در اجتماع و میان مردم و نظرات و واگذاری تصمیم‌گیری را حق آنان محسوب دارد<sup>۱۵۴</sup> و به همین دلیل بود که در دنیای باستان هم نوعی شیفتگی نسبت به زنان پارسی وجود داشت و علت آن کردارها، فعالیت‌ها و آداب و رسوم رفتار آن‌ها باید دانست<sup>۱۵۵</sup> به فرزندان می‌آموختند در میان آب جاری استحمام نکنند و بول ننمایند و آب دهان نیاندازند و تحمل نکنند که دیگران آن را به کثافتی آلوده کنند و لاشه مردار در آن اندازند، آب را بهترین مانده جهان می‌دانستند.<sup>۱۵۶</sup> و توصیه می‌کردند که هنگام غذا خوردن آرام گیرند<sup>۱۵۷</sup> و نیکی کردن به مردم و به ویژه دربار خویشاوندان و دوستی و هماهنگی با دیگران را واجب می‌شمردند<sup>۱۵۸</sup> و کردارهایی را که زندگانی ستوده‌تر و بهتر است بیاموزند<sup>۱۵۹</sup> و از این طریق در رزم و نبرد جاودان خوبی و بدی راه خوبی را هموار کنند و آشه «راستی» را مهمترین فضیلت اخلاقی و اورمزد را خیر مطلق بدانند.

فرهنگ و آثار فکری ایرانیان تحت تأثیر آموزه‌های آیین زرتشت و ساختار جامعه‌ای مبتنی بر عدالت و آزاد فکری نه تنها در ملت‌های شرقی تأثیر فراوان کرد و از این راه سهم بزرگی در پیشرفت فرهنگ و تمدن جهانی داشته است بلکه بدون تردید باید قبول کرد که فرهنگ و تمدن بشر مدیون آن است<sup>۱۶۰</sup> و در این آموزش و فرهنگی شکیبایی جایگاه ویژه‌ای داشت ولی قبول ظلم ضحاک را توجیه نمی‌کرد و فاصله اجتماعی ظالمانه را نمی‌پذیرفت و از مردم می‌خواست زندگی کنند نه بندگی [به آزادگی بگذران روزگار - که آزاده را بندگی نارواست]<sup>۱۶۱</sup>

اکنون ایرانیان از نگاه تاریخ خود به نیم‌روز آن رسیده‌اند و تحت تأثیر عوامل اهریمنی در هزاران سال، الحاد و منافقی، آزوری، فراموشکاری، سودطلبی، خودنگرشی، بدبینی، جمود و عصبیت بسیاری از رکه‌های روشنی را کدر کرده است<sup>۱۶۲</sup> و عملکردهای نابخردانه از لحاظ سیاسی زندگی او را دچار آشوب فراوان کرده است و جابجایی حاکمان و خوی خود پسندی، سران امنیت را دچار آشوب نموده است و شورشیان روابط خود را با مرکز سست کرده و عملکرد خسترپاون‌ها [استانداران] سبب شده که قلمروهای امپراتوری - شاهنشاهی مانند چرم ساغری جمع شوند و حفظ نظم که از مهم‌ترین وظایف آن‌ها بود دچار ایستادگی گردد. دیگر پارسیان ملتی نبودند که پیوسته و همواره حاکمانی داشته باشند که کار آن‌ها را سامان دهد<sup>۱۶۳</sup> و سپاهسانی که حامیان خلق باشند و خود بر مردم دراز دستی نکنند.<sup>۱۶۴</sup> تاریکی و نکبت نکبت راه خود را باز یافته بود. و دیگر بهشت زمین، سرزمین ایران نبود که مردم از نعمات الهی بهره‌مند و در عزت و آسایش زندگی کنند، رذالت، عبودیت، تملق، ریا، نفاق، مکر، خدعه، جبن و... به آرامی جمع خصایص زیبا و روشن و گرما بخش را از طبیعت ایرانی فراگرفته بود، دیگر تیسفون پایتخت ایران‌شهر مهم‌ترین مرکز شرق در جهان دانش و فرهنگ به حساب نمی‌آمد، پایگاهی که در گذر تاریخ جای خود را به «بغ داد» داد و شعله‌ای که در طول هزاران سال افروخته بود به آن منتقل نمود، تا این خود برای مردم فرزانه این سرزمین درس عبرتی باشد که شعله فروخته علم و تجربه و خردورزی را که روزگاری استواری آن‌ها را به مدت صدها قرن تضمین کرده بود، دوباره به فراخور هوش و استعداد خویش و با نگاهی به تاریخ خود برافروخته و اثر محیط ناسازگار که رخ پنهان کرده آن فرهنگ و دانش را در خود دارد دوباره رخ بنمایش کشانند و خردورزی ایرانیان که سرچشمه تمام و کمال پیشرفت انسان

بوده و هست و خواهد بود و از ایران این سرزمین نمی‌را سرچشمه گرفته بارور شده و به زیبایی پراکنده گردیده و سرزمین مادری خود را فراموش نکرده است و سوسوی این آتش نمی‌را در زیر خاکس‌تر و لایه‌های گذشت زمان آماده فوران است و بر اثر کار و کوشش و اندیشیدن و بالیدن آن توسط فرزندان‌ش در این سرزمین آه‌ورا آفرید، چهره خود را همچون خورشید همیشه فروزان بر تیرگی جهان بنمایاند، زیرا احساسات ملی و تند و پرشور ایرانیان که متکی به آموزش‌های گذشته و تحکیم شده آن بود در تمام دوره‌های پی در پی که ایرانیان زیرا فرمان بیگانگان گذراندند، هیچ‌گاه در هم نشکست و ایرانی بیدار و آگاهی از خصوصیت‌های خود است<sup>۱۶۵</sup> و خود کم‌بینی که سرشت ستم‌دیدگان است که از جذب ستمگران در وجودشان نشأت می‌گیرد<sup>۱۶۶</sup> و ایرانیان در هزاران سال تاریخ خود سرشت ستم‌پذیری نداشته و معتقد بوده‌اند:

«با اندیشه، ای خردمند، تو را همچو سرآغاز و سرانجام شناخته‌ام و نایستا حرکت

خود را ادامه می‌دهم.»



## یادداشت‌ها:

- <sup>۱</sup> پائولو فریره: آموزش ستمدیدگان، ص ۱۰۴.
- <sup>۲</sup> روزنا، جیمز: امنیت بین المللی، ص ۱۳۹.
- <sup>۳</sup> ر.ک: الکسیس کارل، انسان موجودی ناشناخته ترجمه دکتر دبیری، تبریز.
- <sup>۴</sup> داریوش شایگان، افسون زدگی جدید، ص ۱۶۴.
- <sup>۵</sup> همان، ص ۱۹۱.
- <sup>۶</sup> همان، ص ۱۶۶.
- <sup>۷</sup> فره = فر = خورنه = تیروی زندگی، کوشش، شکوه، پیروزی، بخت.
- <sup>۸</sup> گیرشمن-ر، ایران از آغاز تا اسلام، مکرر.
- <sup>۹</sup> سه چیز است که هرگز در کسی به حد کمال نخواهد رسید: یقین، عقل و معرفت.
- <sup>۱۰</sup> تاثیرات عوامل فیزیکی و متافیزیکی دائمی نیستند و سلطه یابی آن‌ها به صورت مطلق غیرممکن است.
- <sup>۱۱</sup> حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۹۳.
- <sup>۱۲</sup> بریان پی یر؛ وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشان، ص ۳۳۹.
- <sup>۱۳</sup> محمد، محمدی، ایران، فرهنگ ایران، ص ۳۹۵.
- <sup>۱۴</sup> رضایی راد، محمدرضا: مبانی اندیشه سیاسی و خرد مزدایی، ص ۱۸.
- <sup>۱۵</sup> گراردو ینولی: زمان و زادگاه زرتشت، ص ۲۹۱.
- <sup>۱۶</sup> رضایی راد، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، ص ۱۹.
- <sup>۱۷</sup> کارل گوستاو یونگ، روانشناسی و دین، ص ۱.
- <sup>۱۸</sup> همان، ص ۱۱۳.
- <sup>۱۹</sup> ارنست کاسیرر، اسطوره دولت، ص ۱۵۳.
- <sup>۲۰</sup> پائولو فریره، آموزش ستمدیدگان، ص ۹.
- <sup>۲۱</sup> نامگانی علی سامی، مرز پرگهر، ص ۸۸.
- <sup>۲۲</sup> همان، ص ۲۶.
- <sup>۲۳</sup> چاوش اکبری، رحیم؛ حماسه آهورایی گاهان، ص ۲۰۸.
- <sup>۲۴</sup> تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۳۴.
- <sup>۲۵</sup> گاتها، ص ۱۶۰.
- <sup>۲۶</sup> مظاهری، علی اکبر، خانواده ایرانی، ص ۱۴.

- <sup>۲۷</sup> ینولی، زمان و زادگاه زرتشت، ص ۳-۲۹۲.
- <sup>۲۸</sup> اقبال لاهوری، محمد، سیر فلسفه در ایران، ص ۲۵.
- <sup>۲۹</sup> محمدی، فرهنگ ایران، ص ۴۰۹.
- <sup>۳۰</sup> کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۷۹.
- <sup>۳۱</sup> عباس میلانی، تجدد و تجددطلبی در ایران، ص ۴۹۵.
- <sup>۳۲</sup> یونگ، روان‌شناسی و دین، ص ۲.
- <sup>۳۳</sup> روزنا، جیمز، امنیت بین‌المللی، ص ۱۹۶.
- <sup>۳۴</sup> همان، ص ۱۰۳.
- <sup>۳۵</sup> شیرین بیانی، ایران باستان، ص ۲۱۱.
- <sup>۳۶</sup> بخش اصلی اوستا که گویند از آن خود زرتشت است.
- <sup>۳۷</sup> ژاله آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۲۷۹.
- <sup>۳۸</sup> همان، ص ۲۵۴.
- <sup>۳۹</sup> اقبال: سیر فلسفه در ایران، ص ۲۲.
- <sup>۴۰</sup> فرای، عصرزین فرهنگ ایران، ص ۱۷۳.
- <sup>۴۱</sup> کسائی، فرهنگ و نهادهای آموزشی، ص ۵۳.
- <sup>۴۲</sup> ناهانوی ماسه، تمدن ایران، ص ۵۷، اوستا، گاتها.
- <sup>۴۳</sup> مرزبان‌نامه، ص ۲۷.
- <sup>۴۴</sup> آهورمزدا مردم را آفرید  
زمین را آفرید و  
شادی را برای مردم آفرید «اوستا، گاتها»
- <sup>۴۵</sup> ویسپرد، کره ۱۵، فره ۱.
- <sup>۴۶</sup> محمدی، فرهنگ ایران، ص ۴۴۵.
- <sup>۴۷</sup> اقبال، سیر فلسفه در ایران، ص ۱۵.
- <sup>۴۸</sup> فینکل کروت، شکست اندیشه، ص ۱۳.
- <sup>۴۹</sup> ماریا بروسیوس: تمدن درخشان ایرانیان، ص ۱۷-۱۸.
- <sup>۵۰</sup> اقبال، سیر فلسفه در ایران، ص ۱۵.
- <sup>۵۱</sup> فینکل کروت، شکست اندیشه، ص ۱۲.



- <sup>۵۲</sup> برخی از منابعی که به صورت گسترده در این باره سخن گفته اند، عبارتند از: ۱- یونانیان و بربرها نوشته امیر بدیع ۱۶ جلد، ۲- تاریخ هخامنشیان زیر نظر هلن سانیس و رد بنورخ، ۸ جلد، ۳- نام ایران زیر نظر حمید یزدان پرست، ۵ جلد، ۴- تاریخ هخامنشیان کمبریج، ۲ جلد، ۵- تاریخ کیش زرتشت نوشته مری بویس ۳ جلد و...
- <sup>۵۳</sup> کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۷۷.
- <sup>۵۴</sup> هانری، ماسه، تمدن ایران، ص ۵۶.
- <sup>۵۵</sup> حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۴۹-۵۰.
- <sup>۵۶</sup> محمدی، فرهنگ ایران، ص ۴۵۰.
- <sup>۵۷</sup> مینو خرد و حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۹۷-۹۹.
- <sup>۵۸</sup> اکبری، حماسه اهورایی گاهان، ص ۲۵۱.
- <sup>۵۹</sup> فرای، عصرزین فرهنگ ایران، ص ۱۷۴.
- <sup>۶۰</sup> موله، م. ایران باستان، ص ۴۴.
- <sup>۶۱</sup> ثعالبی، غررالسیر، ص ۱۵۳.
- <sup>۶۲</sup> مرزبان نامه، ص ۶۹.
- <sup>۶۳</sup> مرزبان نامه: ص ۶۸.
- <sup>۶۴</sup> حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۹۵.
- <sup>۶۵</sup> وندیداد به تصحیح مشکور، ص ۳۶.
- <sup>۶۶</sup> اکبری، حماسه آهورایی گاهان، ص ۷۴.
- <sup>۶۷</sup> اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ص ۳۴.
- <sup>۶۸</sup> جهانگیر کوورجی، کویاجی، بنیادهای اسطوره و حماسه ی ایران، ص ۲۶۴.
- <sup>۶۹</sup> حماسه ایران، جلیل دستخول، ص ۴۵.
- <sup>۷۰</sup> ثعالبی، غررالسیر، ص ۴۵.
- <sup>۷۱</sup> الساندر و باوزنی، ایرانیان، ص ۵۸-۶۳.
- <sup>۷۲</sup> گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۳۹.
- <sup>۷۳</sup> برای مطالعه بیشتر در موردکار و ارزش آن. ر.ک: ۱- یوزف ویسهوفر: ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات ققنوس تهران، ۱۳۷۷، ۲- پرویز رجبی، هزاره های گمشده، (۵ جلد، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲)، ۳- پی یر بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ۲ جلد ترجمه مهدی سمسار، انتشارات زریاب، تهران، ۱۳۷۷.

- ۷۴ علی سامی، تمدن هخامنشیان، ص ۱۷۰.
- ۷۵ حکمت آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۹۶.
- ۷۶ همان، ص ۱۲۸.
- ۷۷ کریستین سن، وضع ملت و دولت در ساسانیان، ص ۳۰.
- ۷۸ بریان، هخامنشیان، ص ۴۱۰.
- ۷۹ صورتگر، ص ۱۶۹.
- ۸۰ آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۱۸۰.
- ۸۱ رضایی راد، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، ص ۶۸.
- ۸۲ الساندرو باوزانی، ایرانیان، ص ۲۹.
- ۸۳ یسنا و برتلس، تاریخ ادبیات ایران، ص ۸۰.
- ۸۴ الساندرو باوزانی: ایرانیان، ص ۹۷.
- ۸۵ علی سامی، تمدن ساسانی، ص ۱۳۲، برداشت از پندنامه آزراه، اسپند Maraspand.
- ۸۶ همان، همان+ بندهشن Bundahashn.
- ۸۷ حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۷۹+ آتش نیایش.
- ۸۸ کریستن سن، وضع ملت و دولت در ساسانیان، ص ۶۴.
- ۸۹ بریان، ص ۳۸۳.
- ۹۰ فاروقی، سرنوشت انسان در تاریخ، ۶۴.
- ۹۱ طوبی، فاضلی پور، تاریخ کشاورزی در دوران ساسانی، ص ۲۹.
- ۹۲ همان، ص ۱۷۰-۱۶۵.
- ۹۳ علی اکبر جعفری، هفت هات، پاره ۴۲.
- ۹۴ رضایی راد، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، ص ۳۱.
- ۹۵ گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۴۱.
- ۹۶ ثعالبی، غررالسیر، ص ۴۰.
- ۹۷ حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۳۸۲.
- ۹۸ فرای، ایران باستان، ص ۷۶.
- ۹۹ مینوی، تاریخ و فرهنگ، ص ۴۸۹.
- ۱۰۰ کسائی، فرهنگ و نهادهای آموزشی، ص ۷۶ و ۷۵.
- ۱۰۱ مینوی، تاریخ و فرهنگ، ص ۴۸۳.

<sup>۱۰۲</sup> پائوله فریره، آموزش در جریان پیشرفت، ص ۳۹.

<sup>۱۰۳</sup> اوستا، یسناگروه ۱۲.

<sup>۱۰۴</sup> کریستن سن، وضع ملت و دولت در ساسانیان، ص ۳۰.

<sup>۱۰۵</sup> فینکل کروت، شکست اندیشه، ص ۹۷.

<sup>۱۰۶</sup> حکمت آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۹۶.

<sup>۱۰۷</sup> بریان، هخامنشیان، ص ۴۷۹.

<sup>۱۰۸</sup> فاروقی، سرنوشت انسان در تاریخ، ص ۶۸.

<sup>۱۰۹</sup> حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۹۳.

<sup>۱۱۰</sup> ثعالبی، غرالسیر، ص ۷۱.

<sup>۱۱۱</sup> پائولو فریره، آموزش در جریان پیشرفت، ص ۳۴.

<sup>۱۱۲</sup> بریان هخامنشیان، ص ۳۰۳.

<sup>۱۱۳</sup> تفضلی، تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام، ص ۲۲۹.

<sup>۱۱۴</sup> کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۹.

<sup>۱۱۵</sup> محمدی، فرهنگ ایران، ص ۳۸۷.

<sup>۱۱۶</sup> بریان، هخامنشیان، ص ۱۲۲.

<sup>۱۱۷</sup> اوستا، یسنا، فقره ۳۱.

<sup>۱۱۸</sup> فرای ایران باستان، ص ۱۹۴.

<sup>۱۱۹</sup> بریان، هخامنشیان، ص ۲۴۷.

<sup>۱۲۰</sup> حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۳۹۰.

<sup>۱۲۱</sup> کسائی: فرهنگ نهادهای آموزشی، ص ۶۹.

<sup>۱۲۲</sup> بریان، هخامنشیان، ص ۳۶۳.

<sup>۱۲۳</sup> فاروقی، سرنوشت انسان در تاریخ، ص ۱۱۲.

<sup>۱۲۴</sup> موله، تاریخ ایران باستان، ص ۴۶.

<sup>۱۲۵</sup> ثعالبی، غرالسیر، ص ۴۲.

<sup>۱۲۶</sup> سامی، تمدن هخامنشی، ص ۲۶۱.

<sup>۱۲۷</sup> همان، ص ۱۳۲.

<sup>۱۲۸</sup> مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ص ۲۱-۲۰.

<sup>۱۲۹</sup> یسنا، ۱۲.

- ۱۳۰ رضایی راد، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، ص ۱۱۱.
- ۱۳۱ همان، ص ۹۱.
- ۱۳۲ مظاهری، خانواده ایرانی، ص ۱۳.
- ۱۳۳ ذبیح الله صفا، دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، ص ۸.
- ۱۳۴ همان، ص ۱۹.
- ۱۳۵ موله، ایران باستان، ص ۴۸-۴۹.
- ۱۳۶ محمدی، فرهنگ ایران، ص ۵۰-۵۴۹.
- ۱۳۷ مینو خرد، تفضلی، فرهنگ ایران، ص ۱۹۶.
- ۱۳۸ هانس یواخیم، هنر مانوی، ص ۵۵.
- ۱۳۹ مظاهری، خانواده ایرانی، ص ۴۹.
- ۱۴۰ یونگ، روانشناسی دین، ص ۹۴-۱۰۰.
- ۱۴۱ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۷۱.
- ۱۴۲ رضایی راد؛ مبانی اندیشه در خرد مزدایی، ص ۸۹-۹۱.
- ۱۴۳ آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۲۶.
- ۱۴۴ هانری، ماسه، تمدن ایران، ص ۵۷.
- ۱۴۵ همان، ص ۵۶.
- ۱۴۶ علی سامی، تمدن هخامنشی، ص ۲۹۱.
- ۱۴۷ کیمن، اورمزد و اهریمن، ص ۵۶.
- ۱۴۸ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۲.
- ۱۴۹ پائولو فریره، آموزش ستم‌دیدگان، ص ۱.
- ۱۵۰ مظاهری، خانواده ایرانی، ص ۵۷.
- ۱۵۱ ون‌دیداد، فرگرد.
- ۱۵۲ حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۴۸-۴۶.
- ۱۵۳ یادبود سامی، مرزپرگهر، ص ۱۳۴.
- ۱۵۴ بروسیوس، زنان هخامنش، ص ۱۱۳.
- ۱۵۵ همان، ص ۶.
- ۱۵۶ بریان، تاریخ هخامنشیان، ص ۳۴.
- ۱۵۷ جلالی، ثنویان در عهد باستان، ص ۵۱.

۱۵۸ آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۱۴۴.

۱۵۹ کیانی، سرودهای زرتشت، ص ۲۹۰.

۱۶۰ محمدی، فرهنگ ایران، ص ۳۱.

۱۶۱ نامه صورتگر، ص ۱۳۲.

۱۶۲ کریستین سن، وضع ملت و دولت در ساسانیان، ص ۹۴.

۱۶۳ ثعالبی، غرر السیر، ص ۳۸.

۱۶۴ محمدی، فرهنگ ایران، ص ۴۶۶.

۱۶۵ زریاب خویی، بزم آوری دیگر، ص ۳۷۷.

۱۶۶ پائولو فریره، آموزش ستمدیدگان، ص ۴۶.



## منابع و مأخذ:

۱. آموزگار، ژاله: زبان و فرهنگ و اسطوره، انتشارات معین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷.
۲. اکبری، محمد علی: تبارشناسی هویت جدید ایرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
۳. اردشیر بابکان: کارنامه، باهتمام محمد جواد مشکور، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۹.
۴. اقبال لاهوری، محمد: سیر فلسفه در ایران، ترجمه: ا.ح. آریانپور، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷.
۵. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
۶. بریان، پیر: وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، تهران، نشر، تهران، ۱۳۸۶.
۷. بروسیوس، ماریا: تمدن درخشان ایرانیان، ترجمه محمد طلوعی، انتشارات تهران، تهران، ۱۳۸۷.
۸. \_\_\_\_\_: زنان هخامنشی، ترجمه هایده مشایخ، انتشارات توس، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۷.
۹. بیانی، شیرین: تاریخ ایران باستان، انتشارات سمت، چاپ چهارم، تمدن ۱۳۸۶.
۱۰. بویس، مری: تاریخ دین زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات توس، تمدن، ۱۳۷۵.
۱۱. برتلس، یوگنی ادوارد ویچ: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات مدینه، تهران، ۱۳۷۴.
۱۲. باوزانی، الساندور: ایرانیان، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ معینی، تهران، ۱۳۵۹.
۱۳. تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات پیش از اسلام، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۶.
۱۴. ثعالبی، حسین بن محمد: غررالسیر «شاهنامه کهن»، پارسی گردان محمد روحانی، دانشگاه مشهد، ۱۳۷۲.
۱۵. جلالی، محمدرضا: ثویان در عهد باستان، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۴.
۱۶. جعفری، علی اکبر: هفت هات، پیرایش آسایش و گزارش، انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۴.

۱۷. چاوشی اکبری، رحیم: حماسه آهورایی گاهان، دفتر پژوهش‌های بین‌المللی، تهران، ۱۳۸۳.
۱۸. حکمت، علیرضا: آموزش و پرورش در ایران باستان، موسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، تهران، ۱۳۵۰.
۱۹. دوستخواه، جلیل: حماسه ایران «یادمانی از فراسوی هزاره‌ها»، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۰.
۲۰. رضایی‌راد: مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۸.
۲۱. روزنا، جیمز و دیگران: امنیت بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰.
۲۲. زرتشت، اوستا: گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۸۶.
۲۳. \_\_\_\_\_: سرودها «گات‌ها»، ترجمه بزرگمهر کیانی، انتشارات جامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
۲۴. زرین کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۲۵۳۶، «۱۳۵۶».
۲۵. زریاب خویی: بزم آوردی دیگر، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.
۲۶. سامی، علی: مرز پرگهر، نامگانی استاد علی سامی، به کوشش محمود کاووسی، انتشارات نوید، شیراز، ۱۳۷۰.
۲۷. \_\_\_\_\_: تمدن هخامنشیان، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۸.
۲۸. \_\_\_\_\_: تمدن ساسانیان، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۸.
۲۹. شواتیزر، گرهارد: سیاست و دین‌گرایی در ایران، ترجمه محمد جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۸۰.
۳۰. شایگان، داریوش: افسون زدگی جدید، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر فرزانه، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۶.
۳۱. صورتگر لفظی: نامه صورتگر، انتشارات پازنگ، تهران، ۱۳۶۳.
۳۲. صفا، ذبیح‌الله: دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، انتشارات مدینه، تهران، ۱۳۷۵.
۳۳. عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر: قابوس‌نامه، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات فروغی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۶.

۳۴. فرای، ریچارد نلسون: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸.
۳۵. \_\_\_\_\_: تاریخ باستان ایران، .....، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
۳۶. فاروقی، فواد: سرنوشت انسان در تاریخ ایران، انتشارات علمائی، تهران، ۱۳۶۳.
۳۷. فریره، پائولو: آموزش ستم‌دیدگان، ترجمه احمد بیرشک، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۸.
۳۸. \_\_\_\_\_: آموزش در جریان پیشرفت، ترجمه احمد بیرشک، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳.
۳۹. فاضلی پور، طوبی: تاریخ کشاورزی در دوران ساسانی، انتشارات پژوهنده، تهران، ۱۳۸۰.
۴۰. فینکل کروت، الن: شکست اندیشه، ترجمه عباس باقری، نشر فرزاد، تهران، ۱۳۷۵.
۴۱. فولتس، ریچارد: دین‌های جاده ابریشم، ترجمه ع. پاشائی، انتشارات فراوان، تهران، ۱۳۸۵.
۴۲. قزوینی، محمد: بیست مقاله، به کوشش عباس اقبال و پور داود، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
۴۳. قدیانی، عباس: فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانی، انتشارات فرهنگ مکتوب، تهران، ۱۳۸۴.
۴۴. کسائی، نورالله: فرهنگ و نهادهای آموزشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۴۵. کاسیرر، ارنست: اسطوره دولت، ترجمه یدالله موقن، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۷۷.
۴۶. کوورجی، کوباجی، جهانگیر: بنیادهای اسطوره و حماسه‌های ایران، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، انتشارات آگاه، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۳.
۴۷. کریستن، سن. آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمن، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.
۴۸. \_\_\_\_\_: وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۴.
۴۹. کورت، املی: هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲.



۵۰. گیمن، دوشن، اورمزد و اهریمن، ترجمه عباس باقری، انتشارات فرزانه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۵.
۵۱. گیرشمن، ر: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۴.
۵۲. لاکهارت، لارنس و دیگران: تاریخ و میراث ایران، ترجمه اردشیر زندنیا، انتشارات جانزاده، تهران، ۱۳۶۳.
۵۳. محمودی بختیاری، علیقلی: زمینه فرهنگ و تمدن ایران، شرکت افست، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۸.
۵۴. محمدی ملایری، محمد: فرهنگ ایران، انتشارات قوس، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۵۵. مینوی، مجتبی: تاریخ و فرهنگ، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶.
۵۶. موله، م: ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، انتشارات قدس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
۵۷. مظاهری، علی اکبر: خانواده ایرانی در دوره پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۳.
۵۸. میلانی، عباس: تجدد و تجدد طلبی در ایران، نشر اختران، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۷.
۵۹. مک کی، ساندر: ایرانی‌ها، ترجمه شیوا رویگریان، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۳.
۶۰. ماسه، حائری «جمعی خاورشناسان فرانسوی»: تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۱.
۶۱. مهرین، مهرداد: امشا و هیشتا، انتشارات فروهر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۴.
۶۲. مرزبان بن شروین: مرزبان نامه، تحریر سعد الدین وراوینی، تصحیح محمد روشن، چاپ کتیبه، نوبت دوم، تهران، ۱۳۶۷.
۶۳. مولتون، جیمز هوپ: گنجینه مغان، ترجمه تیمور قادری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴.
۶۴. مشکور: محمدجواد: گفتاری درباره دینکرد، تهران، ۱۳۵۲.
۶۵. وینولی، گارد: زمان و زادگاه زرتشت، ترجمه منصور سید سجادی، نشر آگاه، تهران، ۱۳۸۱.
۶۶. هابزیام، ای. جی: ملت و ملی گرایی، ترجمه جمشید احمدپور، نشر نیکا، مشهد، ۱۳۸۲.
۶۷. یوسفی، غلامحسین: یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۱.

۶۸. یونگ، کارل گوستاو: روان شناسی و دین، ترجمه فواد روحانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۲.

۶۹. یوآخیم، عامس و..... هنرمانوی، برگردان ابوالقاسم اسماعیل پور، نشر اسطوره، تهران، ۱۳۸۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی